

درس‌هایی از شیلی

لوئی کوروالان، ادوارد بورستین

ترجمه م. فاضلی

درس‌هایی از شیلی

از: لوئی کوروالان
ادوارد بورستین

ترجمه: م. فاضلی

ناشر: جهان کتاب

در بررسی انقلاب شیلی نخستین مسأله‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد گذار مسالمت‌آمیز به سوسياليسم است. در شیلی یک حکومت متفرق از طریق انتخابات بر سر کار آمد و بمدت سه سال دوام آورد. این خود نمایانگر امکان چنین گذاری است. کلاسیکهای مارکسیسم – لینینیسم نیز هیچگاه امکان چنین گذاری را مطلقاً "نفی نکرده‌اند". مارکس این را در کشورهایی که سنت دموکراتیک و پارلمانی دیر پا و نیرومندی دارند محتمل می‌دانست. بیشترین تاءکید وی بر انگلستان بود، کشوری که در آن گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری نیز در روندی تدریجی و کم‌وبیش مسالمت‌آمیز صورت گرفته بود. از سوی دیگر در سدهٔ اخیر مبارزات اقتصادی – سیاسی طبقهٔ کارگر دستاوردهای فراوانی، از جمله دموکراتیک‌تر ساختن زندگانی سیاسی کشورهای سرمایه‌داری، بهمراه داشته است. این را نیز باید افزود که تناسب جهانی قوا در جهت منافع اردوگاه رحمتکشان و خلقهای تحت ستم دگرگون گردیده است.

اما شیلی گرچه در مجموع نخستین نمونهٔ گذار مسالمت‌آمیز به سوسياليسم می‌باشد، با این‌همه ویژگیهای معینی داشته است که مانع از آن می‌گردد که شکست و دلایل شکست آن را به همهٔ کشورها و سیاستها "تعییم دهیم". در اینجا مختصراً "این ویژگیها را بررسی می‌کیم".

انقلاب شیلی نه از طریق یک اکثریت مستحکم پارلمانی بلکه از طریق احرار مقام ریاست جمهوری بوسیلهٔ آن‌لنده، و آن‌هم باز نه با اکثریت بلکه تنها با ۳۶ درصد آراء، به پیروزی رسید. از این‌رو غالب اعضاء کنگره با حکومت متعدد خلق مخالفت می‌ورزیدند و مانع از تصویب قوانین متفرقی و تصفیهٔ نظام قضایی، بوروکراسی و ارتضی بودند. اگر نیروهای متفرقی در کشورهای دیگر بتوانند اکثریت پارلمانی را بدست آورند با این دشواری روبرو نخواهند بود.

ارتضی شیلی علاوه بر ماهیت طبقاتی ارجاعی‌اش، در عین حال ارتضی وابسته بوده‌است. بسیاری از افسران یا در آمریکا و یا بوسیلهٔ مستشاران آمریکایی آموزش یافته بودند و با پنťتاگون روابطی نزدیک داشتند. به عبارت

پیشگفتار:

درس‌هایی از شیلی*

دربارهٔ انقلاب شیلی بسیار سخن گفته‌اند. برخی آنرا نشانه‌ای از شکست محظوم راه پارلمانی می‌دانند. گروهی دیگر برآنند که اگر آن‌لنده پیش از کودتای ارتضی به تشکیل یک ارتش خلق مبارزت ورزیده بود انقلاب نجات می‌یافتد. ما باور داریم که دلایل شکست انقلاب را می‌توان و باید در جایی دیگر، خارج از استنتاجات فوق یافت.

اشتباه انقلاب شیلی در کدام سیاستها نهفته بود؟ آیا امکان جلوگیری از کودتای فاشیستی وجود داشت؟ اینها پرسش‌هایی هستند که پس از حوادث ترازیک سپتامبر ۱۹۷۳ (کودتا) مطرح شده‌اند. این پرسشها نیازمند پاسخی دقیق می‌باشد. بحران فرایندهٔ سرمایه‌داری جهانی اهمیت دست‌یافتن به یک استراتژی مشخص برای گذار به سوسياليسم را بیش از پیش مطرح می‌سازد. در پرتو این ضرورت است که انقلابیها، بویژه در کشورهای بورژوا- دموکراتیک، به مسائل شیلی توجهی خاص معطوف می‌دارند. در کشورهای غربی نیز شیلی برای نسل جوان انقلابی، همانگونه که اسپانیا برای یک نسل پیش، مفهومی ویژه دارد. این کشورها هر دو از جانب تمامی گرایش‌های دموکراتیک و انقلابی پشتیبانی شدند، و سپس فاشیزم نقطهٔ پایانی بر آنها گذارد.

*این پیشگفتار عمده‌تا با استفاده از مقاله "Some Lessons on Chile" از گیل گیرین (Gill Green) نوشته شده است.

روند انقلاب می‌دانست. اما ویژگیها و دشواریها را نادیده می‌انگاشت. از میان ۱۱۲ شرکت بزرگی که ملی شدند – و این خود رقمی قابل توجه است – تنها ۱۳ شرکت قادر به تاء‌مین مخارج خود و احیاناً "سود دهنی بودند، باقی حتی از عهدهٔ تاء‌مین مخارجشان بر نمی‌آمدند. انتقال مالکیت طبقاتی همواره با تنگناها و مسایلی همراه می‌باشد، زیرا صاحبان جدید باید بیاموزند که گونه مدیریت کنند، و کارگران باید فرا گیرند که در شرایطی جدید و با انگیزه‌ای متفاوت در افزایش تولید بکوشند. سرمایه‌داران نیز یقیناً "از مبارزه و کار شکنی باز نخواهند ایستاد. اتحاد خلق امیدوار بود با ملی‌کردن انحصارها و وابسته‌هایشان بتواند آنها را تصرف کرده، از سود حاصله در توسعهٔ اقتصاد ملی بهره‌گیرد. اما زیان این شرکتها بانک مرکزی را ناگزیر به اعطای وام ساخت و این سیاستی تورم آفرین بود. گسترش تورم منجر به کاهش پشتیبانان، بویژه در طبقهٔ متوسط، گردید.

از دیگر خواسته‌های چپ افراطی می‌توان تاء‌کید ایشان بر مسلح کردن مردم و تشکیل ارتش خلقی را نام برد. امریکه با توجه به ناتوانی حکومت و قدرت ارتش می‌توانست بسیار زیانبار و خطرآفرین باشد. اینرا نیز بیفزاییم که برخی از آنها ساده انگارانه باور داشتند که ارتش از اینرو موفق به کودتا گردید که حکومت آلنده به تشکیل ارتش خلق نیرداخته بود. اما ارتش بسال ۱۹۷۱ هنگامی که جنبش در موضع پیشروی سیاسی و ارجاع درحال عقب‌نشینی بود نتوانست اقدام به کودتا نماید. کودتا آنگاه عملی گردید که حکومت آلنده نتوانست از اوضاع مطلوب سال نخست بهره‌گیرد، و سپس نبرد را در عرصهٔ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک باخت. این شکست سیاسی حکومت خلق بود که به شکست نظامی آن انجامید، و نه بر عکس. خلاصه کنیم: در ارزیابی مجموعهٔ این چپ‌رویها می‌توان گفت که آنها در فراسایش نیروی حکومت، به راس افکنند طبقهٔ متوسط – در شرایطی که انقلاب به آنها نیازی نیم داشت – و تحریک ارجاع موئی افتادند.

از سوی دیگر درون جبههٔ متحد خلق، بموازات سمت‌گیریهای غیر واقع

دیگر ارتش شیلی، بویژه در سطح رهبری، سرسپرده و غیر دموکراتیک بوده است. در پاره‌ای از کشورها این دشواری، لاقل به‌این اندازه، وجود ندارد. در موارد معینی شاهد آن بوده‌ایم که ارتش خود تحت نفوذ محافل مترقبی نقشی عمده در انقلابها ایفا کرده است. در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز سنت پارلماناریسم بورژوازی امکان مداخلهٔ مستقیم ارتش در سیاست را تا حدود زیادی کاهش می‌دهد. ضمن اینکه احزاب طبقهٔ کارگر نیز قادر به رسوخ ایدئولوژیک در صفوف پایینی و میانی ارتش می‌باشند.

کاستی‌های دیگر انقلاب شیلی را می‌توان در ترکیب ناهمگون و گاه متناقض جبههٔ متحد خلق یافت. گرایش‌های ناسالم "چپ" و راست درون رهبری جبههٔ متحد خلق حکومت را از اخذ استراتژی واقع‌اندیشانه و یا تصمیم‌گیریهای سریع باز می‌داشته است. اگر طبقهٔ کارگر بتواند حاکمیت را در دست گیرد، اوضاع بگونه‌ای دیگر خواهد بود.

اینها بودند پاره‌ای از ویژگیهای انقلاب شیلی که به گمان ما نمی‌توان آنها را غیر قابل اجتناب و تعمیم پذیر دانست. اکنون با توجه به بررسی فوق این سؤال مطرح می‌شود که آیا بدین ترتیب شکست آلنده امری محتموم نبوده است؟ پاسخ منفی است. زیرا نیروهای انقلابی، چه درون حکومت و چه بیرون از آن، مرتکب لغزش‌هایی شدند که در صورت اجتناب از آنها انقلاب می‌توانست باموفقیت همراه باشد. در بررسی این اشتباهات باید پیش از هر چیز دو گرایش نادرست در جبههٔ متحد خلق را مذکور شد: چپ‌روی و رفورمیسم.

گروههای از چپ افراطی در آغاز استقرار آلنده را تنها یک جابجایی ساده در راس هرم حکومتی می‌دانستند. این برداشت نادرست موجب گردید که نیروی آلنده نه تنها در مبارزه با ارجاع بلکه همچنین در رویارویی با سیاستهای ماجراجویانه، این گروههای فراسایش باید.

چپ افراطی ملی کردن هرچه بیشتر مالکیت خصوصی را کامی ضرور در

را آزموده‌اند، آسان نخواهد بود. "اتحاد خلق" نه تنها پس از سرنگونی آنده از هم نپاشید، بلکه تلخی واقعیت به تمامی نیروهای انقلابی شیلی آموخت که باید صفوں خود را بیش از پیش - بی هیچ شایبهٔ پیشداوری و انحصار طلبی - متحدر و مستحکم‌تر سازند. یکبار دیگر جنبش در شیلی اوج خواهد گرفت.

بینانهٔ چپروها اندیشه‌های رفورمیستی نیز مانند قارچهای زهرآگین سر بر آوردند. عده‌ای از رهبران بدام یک خوش‌بینی بی‌پایه دربارهٔ وفاداری افسران به قانون اساسی و شرافت حرفه‌ای ایشان افتادند. هیچ کوشش جدی برای نفوذ در ارتش انجام نگرفت. به کارزار ایدئولوژیک و تبلیغاتی چنانکه باید توجه نشد. این گروه همه‌چیز را به آینده واگذار کردند، با این داوری که زمان خود بسیاری از مسایل را حل خواهد کرد. البته آنها بدرستی دریافتند که گذار به سویالیسم، آنهم در شرایطی که زمینه‌های گوناگون سیاسی و اقتصادی کاملاً "فراهم نیست، جذب طبقهٔ متوسط یا لاقل خنثی نمودن آن را ایجاب می‌کند؛ زیرا در غیر اینصورت بورژوازی تحت لوای ایجاد ثبات اقتصادی و سیاسی در آنها ریشه خواهد دواند. با این‌همه اتخاذ چنین سیاستی نمی‌تواند به مفهوم تسلیم‌گرایی و آشتی‌پذیری در برابر امپریالیسم و کارگزاران داخلی آن باشد. رفورمیسم و تزلزلهای ناشی از آن باعث گردید که انقلاب نتواند از مساعدترین فرصتها بر ضد ارتجاج و امپریالیسم برهه‌گیرد و آغاز به تهاجم نماید.

انقلاب شیلی علیرغم شکست و ناکامی اش، در پنهانهٔ جهانی تأثیرات گسترده‌ای بجا گذارد. بخش درخور توجهی از محافل جوان و انساندوست اروپا و آمریکای شمالی از طریق این انقلاب با سویالیسم و هدفهای انسانی آن آشنا گردیدند. امروزه همگان می‌دانند که کودتای سرکوبگر و ضد خلقی شیلی بوسیلهٔ امپریالیسم آمریکا پرورانده و رهبری گردید. از این‌رو نیروهای انقلابی در بسیاری از کشورهای درحال توسعه تشکیل یک جبههٔ متحد خلق بر ضد امپریالیسم را بمثابهٔ ضرورتی حیاتی قلمداد می‌نمایند.

بی‌تردد سلطهٔ حکومت نظامی بر شیلی دیری نخواهد پایید. حکومت فعلی اقتصاد کشور را فدای منافع شرکتهای انحصاری، و امپریالیسم ساخته است. تورم، بیکاری و فقر موجی از نارضایتی برانگیخته است. هرگونه تمايل آزادیخواهانه بشدت سرکوب می‌شود. تحمل این برای مردم شیلی، که از سنتهای قابل ملاحظهٔ دموکراتیک برخوردارند و یکار نیز حکومتی سویالیستی

بسال ۱۹۱۷، بشویکها تحت رهبری لنین دوبار سؤال تحول مسالمت جویانه انقلاب را بمیان آوردند و مطابق با آن عمل کردند، لنین به این نکته توجه بیشتری معطوف داشت، گرچه وی معتقد بود که در اوضاع آن دوران چنین رویدادی سخت نادر خواهد بود. در نتیجه شایطنتازه‌ای که هم اکنون شکل گرفته است، جنبش کمونیستی بین‌المللی اعتقاد دارد که این رویداد امروزه محتمل‌تر است. در شیلی، متعاقب پیروزی جبهه متحد خلق در انتخابات ریاست جمهوری بسال ۱۹۷۰، احتمال مبدل به واقعیت گردید. در کشور ما احتمال واقعی چنین تحولی با یک تجربه سه ساله دوام آورد، در حالیکه در مورد دیگر انقلاب‌هایی که گذاری مسالمت‌آمیز در پیش گرفته بودند روند کوتاه بود، و یا اینکه در شرایط معینی درست پس از شکست فاسیزم تحقق یافته بود.

انقلاب شیلی از یک واژگونی گذرا رنج می‌برد، اما چنین حاصلی این فرض را باطل نمی‌کند که در کشورهای دیگر یا حتی در خود شیلی، طبقه کارگر و متحдан آن قادر خواهند بود که قدرت سیاسی را تصاحب کنند و انقلاب خود را بدون توسل به اسلحه به انجام رسانند.

از اینروスト که انقلاب‌ها در بسیاری از کشورهای جهان تجربه شیلی را از نزدیک مطالعه می‌کنند. ما بنوبه خود اعتقاد داریم که وظیفه ماست تاثر اساسی تمامی تحول روند انقلابی را، که بنحوی موفقیت‌آمیز و برای دورانی طولانی به پیش بردیم، ترسیم کنیم و سبب‌های شکست را تحلیل نماییم. مردم شیلی بخشی از قدرت دولتی را بدست آوردند. آنها بجای یک

"اکثریت مستحکم در پارلمان"، آنچنانکه بعنوان مثال بوسیله اظهاریه مجمع احزاب کمونیستی و کارگری بهنگام فرموله کردن ترکیب مسالمت‌آمیز برای انقلاب ارائه شده است، مقام ریاست جمهوری را تاء‌مین کردند. گرچه من کماکان کاملاً به اهمیت و اعتبار آن اظهاریه اعتقاد دارم، با اینهمه تنها برای تاء‌کید بر واقعیت که از هر تری غنی‌تر و متنوع‌تر است - هر چند این ترها بتوانند اساساً درست باشند - و برای تاء‌کید بر تکثر اشکال،

راه غیر مسلحانه انقلاب:

تجربه شیلی*

یازده سال پس از آنکه انقلاب کوبا مردم را به قدرت رساند، انقلابی بوسیله مردم شیلی با کسب بخشی از قدرت سیاسی انجام گرفت. این دستاورد برای سه سال در اختیار حکومت متحد خلق قرار داشت، حکومتی که تغییرات ساختاری بنیادی یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد الیگارشی با چشم‌اندازی سوسیالیستی را به ثمر رساند. در سراسر جهان نسبت به دگرگونیهایی که در این دوران انجام پذیرفت، و بویژه نسبت به این واقعیت که انقلاب راهی مسالمت‌آمیز - چیزیکه ما کمونیستهای شیلی ترجیح می‌دهیم راه غیر مسلحانه بخوانیم (زیرا در عمل بهبیچوجه مسالمت‌جویانه نیست) - در پیش گرفت، علاقه وجود داشت. این علاقه سپس براساس این واقعیت افزایش یافت که حکومت سال‌دار آنلند مبتنی بر یک جنبش خلقی مشکل از چند حزب و گرایش‌های دموکراتیک گوناگونی که حول برنامه‌ای مشترک گرد آمده بودند پدید آمده بود.

نخستین بار مارکس بود که احتمال یک انقلاب مسالمت‌آمیز را پیش‌بینی کرد.

* این مقاله نخستین بار در "World Marxist Review"، ژانویه ۱۹۷۸، بچاپ رسید لویی کوروالان دبیرگل حزب کمونیست شیلی است. کوروالان نیز مانند هزاران انقلابی دیگر پس از کودتا دستگیر گردید. اما مبارزات گسترده محافل متفرق جهان به آزادی وی انجامید.

شیوه‌ها و راههای انقلاب، امریکه لنین در تمام دوران زندگانی خود بهنگام نمایاندن عرصه وسیع آموزش مارکسیستی از آن سخن گفت، آنرا یادآور می‌شوم.

اما تجربه شیلی اساساً متشكل از چیزهای دیگری است. اکنون مسلم شده است که طبقه کارگر قادر است که انقلاب را از هر راهی به شمر رساند، نبرد طبقاتی را تکامل و ارتقاء بخشد، آتش نبرد را بر روی دشمنان عمدۀ تمرکز دهد، و بهشتاب گرفتن دگرگونیهایی که در جامعه تکوین یافته‌اند کمک نماید، و در نتیجه اکثریت مردم را بدور خود گردآورد و چنان موازنۀ ای از قوا بوجود آرد که او را قادر به شکست ارتجاج و بستن دستهای آن نماید.

پلنوم کمیته مرکزی حزب ما در اگوست ۱۹۷۷ بدین نتیجه رسید: "تجربه شیلی تصدیق می‌نماید این سوال که "پیروز کیست و مظلوب کدام است" بیش از هر چیز بدین بستگی دارد که چه کسی در منزوی ساختن دیگری از توده‌های مردم موفق است، واینکه در مرحله نهایی چه کسی اسباب قدرتمندتر بودن را فراهم می‌سازد. طبقه کارگر و متحدان آن یا ارتجاج و متحداش. همه مسایل انقلاب شیلی، چه آنها که حل شدند و چه آنها که لایحل باقی ماندند، بهاین سوال بستگی داشتند.

طبقه کارگر و متحدان آن، یعنی جبهه متحد خلق، با احراز مقام ریاست جمهوری در انتخابات ۱۹۷۵، هنگامی که اکثریت اما تنها یک اکثریت نسبی بدست آورده است، نخستین گام بسوی قدرت را برداشتند. واقعیت این است که سالوادور آنده تنها $\frac{36}{3}$ درصد آراء، بعبارتی درصد بیشتری از دو کاندیدای دیگر را احراز کرد. این فی‌نفسه مساله بدست آوردن مقام ریاست جمهوری را حل نمی‌کرد. یکی بهاین دلیل که در شرایطی که هیچ یک از کاندیداها از عهده کسب اکثریت مطلق بر نمی‌آمدند، اخذ تصمیم نهایی با پارلمان بود. دوم اینکه - واین مهمترین نکته است - $\frac{36}{3}$ درصد نشان داد که طبقه کارگر و متحدانش ناگزیر می‌باشد که بخش‌های اجتماعی تازه‌ای را جلب کنند و چارچوب ائتلاف خود را برای جذب نیروهایی که به کاندیدای

آنها امکان می‌داد تا مقام ریاست جمهوری را تصاحب کند و دگرگونیهایی را که در برنامه جبهه خلق ترسیم شده بود بعمل رساند، وسعت بخشنده. این امر هنگامی که فاش گردید امپریالیسم و ارتجاج شیلی در صدد بودند تا مانع شوند که سالوادور آنده مقام رهبری دولت را بپذیرد مبدل به نیازی اضطراری گشت.

این بر تمام احزاب متحد خلق روشن بود و همه آغاز به فعالیتی مطابق با آن گردند. توده‌های کارگر و دیگر مردم به خیابانها هجوم آوردند. در همه‌جا کوشش بعمل آمد تا با محافل دموکراتیکی که گرچه به آنده رای نداده بودند با این‌همه آماده پذیرش پیروزی وی بودند ارتباط و تفاهم متقابل ایجاد شود. این محافل با ملاحظات مختلفی برانگیخته شده بودند: بعضی از سنت پشتیبانی از مردمی که اکثریت را بدست آورده بود پیروزی می‌کردند، دیگران از مردم که حاضر به از دست دادن پیروزی‌شان نبودند بیم داشتند، اما بیشتر آنها برنامه جبهه متحد خلق را مطابق میل خود یافتند و آنده را به کاندیداهای نیروهای راست، که دوم شده بودند، ترجیح می‌دادند. در نتیجه اکثریت نسبی عمل "به یک اکثریت مطلق تبدیل گردید. موازنۀ قوا به نفع اتحاد خلق چرخش یافت و مانع از آن شد که دست راستی‌های منزوی شده انقلاب را در نطفه خفه کنند. ضد حمله آنها در آن دوران عمدتاً بدین دلیل از نظر نظامی شکست خورد که نیروهای راست از نظر سیاسی مغلوب شده بودند.

گزارش پلنوم حزب ما (در اگوست) چنین می‌گوید: "پیروزی‌هایی که طرف ۶ روز، از انتخابات ریاست جمهوری تا قبول مقام ریاست جمهوری از جانب آنده بدست آمد، و همچنین موقفيت‌هایی که در خلال تمامی دوران یک‌ساله نخست کسب گردید، از یکسو مدیون حمایت وسیع ملی از هدفهای فوری جنبش خلقی، اجتماع توده‌ها برای نیل به این هدفها، استحکام و یکپارچگی جبهه متحد خلق در موضوعات اساسی در آن دوران بود، و از سوی دیگر آنها مرهون این واقعیت بودند که اتحاد خلق در جستجوی سازشها

راه‌غیرمسلحانه؛ انقلاب ۱۳/۰۰۰

و دموکرات مسیحی‌ها امکان‌پذیر گردید که پس از انتخابات به توافق بررسند و تفاهم متقابل را در وسیع‌ترین محافل دموکراتیک پایه‌گذارند، ولذا موازنۀ قوا را در جمیعت منافع مردم دگرگون سازند.

طبقهٔ کارگر و مردم بسختی کار گردند، ابتكارهای خلاق بکار بردن و به مبارزه‌ای فدایکارانه برای توفیق حکومت خلق و اجرای برنامهٔ آن دست پار گردند. توده‌های کارگر، جوانان، زنان و روشنگران در تلاش‌های حرفه‌ای خود، در سازماندهی نظم نو، در توزیع غذا، که در آنهمگام دچار کمبود بود، و در سیزی با هجوم ارتیاج نقشی قهرمانانه ایفا کردند. یکبار دیگر انقلاب نشان داد که به آزاد سازی ذخایر عظیم انرژی خلاق کمک می‌نماید، و نیز نشان داد مردم قادر به خطیرترین اقدامات برای حفظ یک آینده بهتر می‌باشند. درست تا انتها میلیونها زن و مرد متعلق به شیلی برای این مقصود مجاهدت گردند.

همه می‌دانند که هر انقلابی با خطر ضد انقلاب و کوشش‌های آن برای جبران شکست خود آمیخته است، بویژه آنگاه که انقلابیها ابتكار عمل را از دست بدھند، آنگاه که انقلاب از پیشوی باز ایستاد و به موضوعی دفاعی گرفتار آید، و هنگامی که تناسب قوا در راستای منافع دشمنان انقلاب دگرگون شود. در شیلی این، پس از چرخش‌های مثبت در جنبش خلق و تغییرات وسیع دموکراتیک، پس از یک دوران موفقیت و پیشرفت – در دوره‌ای که سیاست حکومت خلق برخوردار از پشتیبانی قابل ملاحظهٔ توده‌ها بود – روی داد، موفقیت تحت تأثیر عوامل متعددی دگرگون گردید. بعضی از این عوامل –

* (یادداشت مترجم) – حزب دموکرات مسیحی گه بحران و گسترش جنبش را دریافت‌بود، در انتخابات ۱۹۷۰ یکی از رادیکال‌ترین افراد خود – یعنی رادمیروتومیک – را گاندیدای مقام ریاست جمهوری گرد. تومیک در گازار انتخاباتی خود از ملی گردن وسیع و فوری متابع مس، و اتخاذ سیاستی قاطع و غیر سرمایه‌داری پشتیبانی گرد. اما نیاز به دگرگونی آنچنان ریشه‌دار بود که این همه نتوانست وی را در نبرد با آلنده پیروز سازد.

و موافقتهای لازم با دیگر نیروها برآمد و به آنها دست یافت. چنین موافقتهایی با دموکرات مسیحی‌ها بدست آمد. یکی از نخستین توافقها مربوط به تضمین مواد قانون اساسی بود. سپس توافقی دربارهٔ یک تغییر بنیادی در ارتباط با ملی کردن معادن اصلی مس حاصل گردید.

پارهای از چپروها در داخل و خارج موضعی دگماتیک و حتی ضد کمونیستی گرفتند و احتمال پیروزی مردم شیلی بدون توصل به اسلحه را اساساً منتظر دانستند. دیگران چنین برداشت گردند که پیروزی ما در نتیجهٔ اشتباه راست در ارائهٔ گاندیدای مستقل خود برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۰ بوده است، اشتباهی که آنها بسال ۱۹۶۴ نکرده بودند. حقیقت این است که پیروزی خلقی سال ۱۹۷۰ از نبرد سیاسی طولانی و گسترده برای وحدت طبقهٔ کارگر، برای تفاهم متقابل میان سوسیالیستها و کمونیستها، برای وحدت احزاب خلقی و فعالیت متحده وسیع‌ترین محافل دموکراتیک ناشی می‌شد. پیروزی همچنین مدعیان مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک علیه گرایش‌های "جب" و راست در جنبش خلق، درک صحیح و تعریف سرشت انقلاب شیلی و مراحل آن، فرمولبندی دقیق هدفهای برنامه، و تشخیص هویت دشمنان عده و تضادهای اصلی و فرعی در جامعهٔ شیلی بود.

تغییر در تناسب قوا بدنیال انتخاب آلنده تا حدود وسیعی از نبرد مداوم و گسترده، که نه تنها به وحدت وسیع‌ترین بخش‌های مردم به‌گرد اتحاد خلق بلکه به نزدیک ساختن آن به دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی مدد رسانده بود، مایه می‌گرفت. دموکراتهای شیلی (مانند اتحاد خلق) طی کارزار انتخاباتی هدفهای مهمی نظری ملی کردن منابع عمدهٔ مس و تکمیل اصلاحات ارضی را پیش گذارده بودند. بسیاری از دموکرات مسیحی‌ها نیز در چارچوب تجربهٔ خودشان به ضرورت دگرگونیهای ریشه‌ای اعتقاد داشتند. گاندیدای آنها رادمیروتومیک (Radmilo Tomic) حتی اعلام داشت که سرمایه – داری فاقد صلاحیت حل مشکلات کشور است. * با چنین وضعی بزای اتحاد خلق پاورقی ←

مانند نرخ فوق العاده زیاد کالاهای وارداتی و سقوط قابل توجه نرخ صادرات – خارج از کنترل حکومت خلق بودند. این عوامل و بویژه برنامه‌های دشمن که هنوز نهایت کوشش خود را بکار می‌برد بنحوی عینی از فرساینده ترینها بودند. اما مسائله اساسی برای ما انقلابیها این است که دلایل ریشه‌دار شکست مردم را تحلیل کنیم و اشتباها خود را که امپریالیسم و ارتقای را قادر ساخت به هدف‌هایشان بررسند مورد مطالعه قرار دهیم.

اتحاد خلق در آنهنگام – همچنانکه امروز – نیروهایی را در صف خود جای می‌داد که در محتوا اجتماعی‌شان متفاوت بودند وایدئولوژیهای گوناگون داشتند: مارکسیستها، خردگرایان و مسیحی‌ها. این یک عامل مثبت بوده است و هم‌اکنون نیز چنین است، و بازتاب ائتلاف وسیعی است که بر گرد طبقه کارگر بنا شده است. قدرت مردم در وحدت چنین ائتلافی نهفته است. اما این وحدت برای اینکه مستحکم باشد باید بر یک برنامه مشترک و همچنین رهبری سیاسی واحد و صحیح، که بهنگام رهبری طبقه کارگر اساسی‌ترین است، استوار باشد. تا بدانجا که یک چنین رهبری ناء‌مین بود، و تابدانجا که مبارزه‌ای قاطع برای تحقق برنامه انجام می‌گرفت همه‌چیز مجموعاً "خوب پیش می‌رفت. از زمانی که این الزامها تنها به شکلی سیمه‌ تمام برآورده شدند همه‌چیز آغاز به از هم پاشیدن کرد.

ما شرکت کنندگان در جنبش خلق با یکدیگر در تمامی امور توافق نداشتیم. همزمان با آغاز مشکلات برای انقلاب وحدت برنامه و عمل مبدل به امری بیش از پیش حیاتی گردید. اما این دقیقاً هنگامی بود که اختلافات رو به حدت گذارد. درون جبهه متعدد خلق، اختلافات بر روی یک سلسله مسایل آغاز به رشد کردند و این درگیریها سیاست وحدت تمامی مردم حول طبقه کارگر را به مخاطره افکندند. نتیجه اینکه نیروی واقعی روند نادیده گرفته شد. برنامه تدریجاً "برای خود را از دست داد. بجای بکار گرفتن همه نیروهای جبهه، خلق درجهت وارد آوردن ضربه قطعی به امپریالیسم، انحصارها، و الیگارشی مالکان، نبردی بر ضد قشراهای متوسط آغاز گردید.

قشرهایی که ما بخشی از آنها را بسوی خود جلب کرده بودیم، و بخش دیگر را در مرحله آغازین خنثی کرده بودیم. ارتقای زمانی قادر به افزایش هجوم خود گردید که – عمدها "بنا به اشتباها رهبری سیاسی – از عهدۀ خروج از انزوا پیش برآمد و همراه با این قشراهای متوسط جبهه‌ای را بر پا داشت و نفوذ خود را حتی به گروههایی از طبقه کارگر گسترش داد. همه نتوانستند در پایان گه قدرت حکومت و اتحاد خلق در این واقعیت نهفته است که او برنامه مستقل خودش یعنی یک مبنای استراتژیک برای رهبری سیاسی صحیح را دارد، هنگامی که این خط درست پیروز گردید مردم قدرت منزوی ساختن و شکست دشمنان را یافتند. اما زمانی که جدایی از برنامه در واقع به برنامه دومی منجر شد اختلافات بر سر موضوعات اصلی، فعالیت حکومت و اتحاد خلق را وسیعاً "مانع گردید. این بهنگامی بود که موقعیت سریعاً آغاز به‌زوال کرد، چیزیکه به کودتا انجامید.

بنا به دیدگاه ما از روز انتخابات ریاست جمهوری (۱۹۷۵) تا درست آخرین لحظه حکومت خلق، نبرد برای انقلاب نبردی درجهت تغییر موازنۀ قوا بمنفع مردم بود. بگذارید متذکر شوم که مفهوم موازنۀ مطلوب قوا بیش از هر چیز دال بر احراز یک اکثریت فعال است، و نه اکثریت بطور کلی. ناکید بر احراز اکثریت همیشه مهم است، اما اکثریت به‌نهایی کافی نیست و حتی ممکن است یک جنبش در این یا در آن لحظه موقتاً "فاقد آن باشد. از این‌روست که مفهوم پیچیده موازنۀ مطلوب قوا چیزی بیش از اینهاست. این مفهوم در کنار دیگر عوامل روح انقلابی و آشتی ناپذیر، سطح سازماندهی، صلاحیت توده‌ها در کسب قدرت، همگونی دیدگاه‌های درون جبهه متعدد و اوضاع نظامی متناسب را در بر می‌گیرد.

البته حاصل انقلاب ما مطلقاً "اجتناب ناپذیر نبود. الزاماً "ضرور نیست ناهمگونی‌هایی را که در هر ائتلافی وجود دارد از میان برداشت. می‌توان بر آنها غالب شد، و این علاوه بر برنامه درست و رهبری سیاسی صحیح شرکت خستگی ناپذیر توده‌ها را ایجاب می‌کند، زیرا انقلاب آفریده

کرده بودند.

توده‌های گستردهٔ مردم از نیاز به کسب قدرت کامل آگاه نبودند، امری که ناشی از آموزش سیاسی ناکافی توده‌ها ظرف سالها بود، و برای این نقیصه ما کمونیستها احساس مسئولیت ویژه‌ای می‌کنیم. در نتیجه ما نیروی فعال مناسبی که قادر به بسیج قوای خود برای حل کامل مساله باشد در اختیار نداشتیم.

"مثلاً" هنگامی که ما پیشنهاد تاء‌سیس دادگاه‌های خلقی را مطرح کردیم، که گرچه اقدامی محدود بود اما در عمل می‌توانست تا حدودی ماشین‌قضایی را دموکراتیزه کند، یا هنگامی که بر آن شدیم که یک نظام ملی واحد برای آموزش و پرورش، که می‌توانست مدد کار دموکراتیزه شدن آن باشد، بنیاد گذاریم، دشمن از فقدان یک برداشت روشن از ضرورت تغییرات نهادهای بنیادی در توده‌ها بهره گرفت بطرزی که ما ناگزیر به عقب‌نشینی و رها کردن این ابتکارها شدیم. هدف این پیشنهادات قابل ستایش بود، اما اگر قرار بر این بود که آنها به واقعیت مبدل گردند بایستی اکثریت محتوای آنها را درک می‌کرد. در آن موقعیت مشخص این اشتباه بود که وظایفی را در پیش گذاریم که در جبههٔ پشتیبان دولت ایجاد شکاف کند. حوادث بعدی بوضوح ماهیت طبقاتی پارلمان، قوهٔ قضاییه و نهادهای نظامی را به مردم نشان داد. اما آنگاه توازن قوا درهم ریخته بود و انجام اقدامات ثمریخش برای حل مسالهٔ قدرت (البته از جمله دموکراتیزه کردن ارتش که در آن عده‌ای هوادار تغییر و تحول، گرچه به تعدادی اندک، وجود داشتند) امکان‌ناپذیرگشته بود — گرچه در آن هنگام اکثریت نیاز به‌این دگرگونیها را تشخیص داده بود.

طبقهٔ کارگر و دیگر نیروهای آینده‌نگر در آفرینش یک دولت طراز نوین گوشیدند. اشکال نوینی از قدرت نیز ظهر کرد: اشکال اجرایی مانند کمیته‌های تولید و مراقبت در آن گروه از موسسات تولیدی که به تصرف دولت درآمده بود پایه‌گذاری شدند، اتحادیه‌های کارگری در مناطق صنعتی متحد

در شرایط شیلی موضوع عدهٔ انقلاب — یعنی بدست آوردن قدرت کامل به ظرفیت اتحاد خلق در منزوی ساختن دشمن و ایجاد آنچنان برتری که بتواند از احراز مقام ریاست جمهوری تا کسب کنترل کامل بر تمامی دستگاه دولتی و تغییر عمیق همهٔ نهادهای آن به‌پیش رود بستگی داشت.

ارتجاع می‌کوشد هدف انقلابی کسب کامل قدرت بوسیلهٔ مردم را بمنایه پدیده‌ای منحوس، ضد دموکراتیک و توتالیتاریستی بنمایاند. در واقع کاملاً "خلاف آن صادق است. ما انقلابیها هنگامی که چنین وظیفه‌ای برای خود پیش می‌گذاریم برای حفظ هدفهای بسیار شرافتمدانه و دموکراتیک عمل می‌کنیم. اجزاء متخلکهٔ مهم دولت بورژوازی مانند دادگاهها، نیروی نظامی، سازمانهای پیگرد و نهادهای کلیدی اقتصاد همه موارء کنترل واقعاً "دموکراتیک می‌باشند، زیرا مردم در شکل‌گیری یا فعالیت آنها نقشی ندارند. در نتیجه تمامی نکته در این است که دستیابی طبقهٔ کارگر و سایر مردم به هر سازمان و نهاد دولتی چنان تاء‌مبن شود که آن نهادها نهایتاً" در اختیار مردم قرار گیرند. این یک توطئهٔ پلید — آنچنانکه مترجمین ادعایی کنند — نیست، بلکه عبارت از استفادهٔ مردم از اشکال، شیوه‌ها و طرق دموکراتیک می‌باشد. شیوه‌هایی که مردم خود برگزیده‌اند و پشتیبانی می‌کنند. می‌توان گفت که احراز قدرت کامل تنها راه راستین مادیت بخشیدن به اندیشهٔ دموکراسی است، اندیشه‌ای که بوسیلهٔ لینکلن بنحوی درخور بیان گردید: "حکومت مردم بوسیلهٔ مردم برای مردم".

در شیلی احتمال منزوی ساختن دشمن و غلبه بر نیروهای آن برای نیل به یک رشته اقدامات انقلابی به اثبات رسید: ملی کردن منابع عدهٔ مس و شرکتهای انحصاری و بانکهای بزرگ، تکمیل اصلاحات ارضی، و کنترل تقریباً تمامی تجارت خارجی. اما در انجام یک وظیفهٔ انقلابی دیگر، یعنی احراز قدرت کامل چنین برتری بهیچوجه بدست نیامد، و این عمدتاً "ناشی از آن بود که اکثریت مردم به کنترل حکومت، و نه کنترل تمام قدرت، اکتفا

راه غیر مسلح‌دانه؛ انقلاب ۱۹۰۰

پیشاهنگ، هر راستایی که روند انقلابی بگیرد، عاملی قطعی است. حاکمیت طبقهٔ کارگر در مبارزه تاء مین می‌شود و تنها در صورتی بوسیلهٔ دیگر طبقات و بخش‌های اجتماعی به‌رسمیت شناخته می‌شود که در واقعیت وجود داشته باشد. هرگاه که طبقهٔ کارگر سیاست استوار اتحاد را پی‌گیرد این مهم بدت می‌آید، و پیشاهنگ آن در این عرصه قادر به پیشروی موفقیت آمیز می‌گردد.

جلب پیروزمندانهٔ خرد بورژوازی، طبقهٔ متوسط و نیمهٔ پرولتاریا به یکی از عوامل اصلی در نبرد برای ایجاد موازنۀ مطلوب قوا در انقلاب مبدل شده است. در کشوری مانند شیلی این نیروهای میانی اجتماع کثیر و پراهمیت‌اند. آنها به‌چوجهٔ یکپارچه نیستند. عناصر اصلی دهقانان، همراه با بخش‌های تنگ‌دست جمعیت، پیشه‌وران و ناجران خردمندان، صنعتگران، اداریها، روشنفکران و دانشجویان، و از این قبیل می‌باشند. ما همچنین می‌توانیم کارگران مزدوری را بگنجانیم که تحت لوازی پرولتاریا نیستند. در یک دوران انقلابی دگرگونی تمایلات این قشرها در نوسان میان موضع پرولتاریا و ارتفاع بنحوی بارز آشکار می‌شود. پارهای از آنها در شیلی طی روند انقلابی جانب جنبش خلق را گرفتند. اما مبارزه برای جذب اکثریت این قشرها می‌بایست مداوم باشد. آنها در مرحله‌ای آغازین تا حدود معینی به‌حمایت از حکومت برخاستند، یا اینکه موضعی خنثی اتخاذ کردند، اما در مرحله نهایی غالباً بسوی ضد انقلاب کشیده شدند. برای بسیاری نتیجه‌گیری کلی چنین بود که این‌گونه چرخش‌ها گریز ناپذیرند. ادعا شده‌است که قشر متوسط بمحض این‌که با احتمال واقعی تغییرات بنیادی رویاروی شود بطور عمده به آغوش ارتفاع باز می‌گردد تا "مزایای نسبی" خود را حفظ کند. بنابراین چنین بحث می‌شود که جبههٔ متحد خلق نباید در بهتر ساختن دستاوردهای پیشین خود بکوشد و باید به پشتیبانی اقلیتی از این قشر بسته شد کند.

این نتیجه‌گیری نادرست است. روشن است که شرایط زندگی اکثریت دهقانان و نیز مردمی که ناچار به مهاجرت به شهر می‌شوند (رونده‌ی که بویزه

شده بودند، و مصرف‌کنندگان، شوراهای عرضه و کنترل قیمت را بر پا داشته بودند. اما این طلايه‌های قدرت نو - گرچه چنین تجربه‌هایی ارزشی بسیار دارند - بنحو مناسبی تکامل نیافته بودند. در آن زمان تحول اوضاع بوسیلهٔ تهاجم ارتفاع تغییر می‌یافت. قدرت خلقی واقعی نیز تضعیف می‌گردید و حرکات دشمن یا اعمال چپ افراطی - که در جستجوی تبدیل این سازمانهای نوپا به قدرتی در برابر حکومت آلتند - تسهیل گردید.

در عین حال فعالیت موفقیت‌آمیز حکومت خلق برای تحول روندانقلابی حائز اهمیتی است. لازم بود نشان داده شود که نظام جدید موانع رشد نیروهای مولده را در جهت رشد اقتصادی، برای توزیع بهتر درآمد ملی و برای ارتقاء سطح زندگی مردم، یعنی برای پیشرفت جامعه و عدالت اجتماعی، از میان بر می‌دارد. گواه این واقعیت فعالیت موسسات صنعتی با ظرفیت کامل خود، رشد تولید بر مبنای آن، و درآمد افزایش یابندهٔ توده‌های کارگر، پیشه‌وران کوچک و متوسط، و ناجران در آن دوران می‌باشد. با این‌همه به نقطه‌ای رسیدیم که در آن قدرت مولده بیشتر نیروی کار از اهمیتی حیاتی برخوردار گردید. توده‌های کارگر، تحت رهنمودهای حزب ما ابتکارهای ارزندهٔ بسیاری را بکار گرفتند و برای پیروزی در نبرد تولید در موسساتی که در اختیار دولت قرار گرفته بود، و همچنین در روستاها، بیش از پیش کوشیدند. پیروزی کامل حکومت اتحاد خلق در حل مسایل اقتصادی می‌توانست غالب مردم را حتی وسیع‌تر و مستحکم‌تر از پیش بجانب خود جلب نماید. این متقابلاً بنحوی شگفت در حل موفقیت‌آمیز مسایل مرتبط با احرار قدرت کامل کمک می‌کرد. اما خرابکاریهای ارتفاع در تولید، سیاست ایجاد بی‌شبایی که از جانب امپریالیسم ایالات متحدهٔ آمریکا دنبال می‌شد، و نیز نادیده انگاشتن مسایل اقتصادی و فقدان جهت‌گیری صحیح در اقتصاد، سرانجام کفهٔ ترازو را علیه ما برگرداند.

در این پرتو است که مسالهٔ قدرت در شیلی خود را می‌نمایاند. انقلاب شیلی نشان می‌دهد که حاکمیت طبقهٔ کارگر و نقش رهبری

در شیلی وسیع است) و از اینرو ناگزیر به زندگی براساس حرفه‌های موسمی و ناپایدار هستند، و همچنین شرایط زندگانی دیگر قشرهای مردم با شرایط پرولتاریا قابل قیاس، و گاه بدتر، می‌باشد. این قشرها تنها از طریق اقدام مشترک با طبقه کارگر می‌توانند مکانی مناسب در جامعه بیابند و دورنمای زندگی خود را بهبود بخشنند. تنها پیروزی طبقه کارگر می‌تواند مشکلات آنها را نهایتاً حل کند. اینجاست که احتمال دست‌یافتن به وحدت و تفاهم متقابل با آنها همواره موجود است.

تضادهای معینی میان خرد بورژوازی و طبقه کارگر وجود دارد. با اینهمه تردیدی نیست که خرد بورژوازی نیز قربانی سیاست انحصارها و تمرکز سرمایه در دستهای الیگارشی مالی است. تضاد میان خرد بورژوازی و سرمایه بزرگ رو به تعمیق است، و این بیش از هر چیز تفاهم متقابل آن با طبقه کارگر را محتمل می‌سازد. پس مساله در کسب چنین تفاهمی است.

این مهم در مورد انقلاب شیلی می‌باشد با انجام قاطع یک برنامه که علیق طبقه متوسط را در نظر گرفته، جمیعت حملات اصلی نیروهای خلقی را بر ضد امپریالیسم و الیگارشی متوجه ساخته باشد حاصل شود. و در دوران نخست حکومت خلق، هنگامی که برنامه اجرا می‌شود، سمت‌گیری این قشرها دربرابر انقلاب ثابت بود. در سطح سیاسی ایجاد تفاهم متقابل بمعنای یافتن کانالهایی برای توافق میان اتحاد خلق و دموکراسی مسیحی، که حامیانش در قشرهای متوسط ریشه داشتند، بود. این بویژه از آنرو مهم بود که چنین سیاستی در عین حال می‌توانست به تقویت وحدت طبقه کارگر، جایی که دموکرات مسیحی‌ها نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشتند و هنوز دارند، مدد نماید. از دید ما خط پرولتاریایی ایجاد ائتلافهای وسیع نه تنها نفوذ بورژوازی بر روی طبقه کارگر را افزایش نمی‌دهد بلکه درواقع کارگران را از چنین نفوذی می‌رهاند.

تحقیق موفقیت‌آمیز این خط نیازمند کار صبورانه از جانب پرولتاریا و سازمانهای آن می‌باشد. آنها باید از پیچیدگی‌های مساله و نیز توانایی

امپریالیسم و ارتجاج در نفوذ بر این قشرها کاملاً "آگاه باشد. در همان ایام اعمال چپ افراطی بر ضد مالکان کوچک و متوسط، اعمالی که بوسیله تمامی اتحاد خلق مورد مخالفت قرار نمی‌گرفت، واکنشی منفی برانگیخت، بی‌آنکه چپ افراطی براستی نیرویی باشد. این از آنجا ناشی می‌شد که اتحاد خلق بهیچوجه درک خود از سرشت مرحله معین انقلاب را بوضوح مشخص نکرده بود و بعضی از مردم باور داشتند که این پیشاپیش یک انقلاب تمام عیار سوسيالیستی بوده است. بعلاوه آنهاتوانایی تشخیص این را نداشتند که حتی در یک انقلاب سوسيالیستی باید چنان سیاستی نسبت به قشرهای متوسط اتخاذ شود که به آنها اجازه دهد در تحول روند شرکت ورزند. این سیاست باید وسیع، انعطاف‌پذیر و در عین حال مستحکم باشد. چنین سیاستی باید علیق مادی این قشرها را با پی‌گیری و فشار خلقی توده‌ها تلفیق سازد تا خرد بورژوازی را از تزلزل بازدارد.

این واقعیت که ما هدفهای سوسيالیستی خود را بی‌پرده اعلام می‌کنیم فی‌نفسه عرصه طبقه کارگر برای پدید آوردن ائتلاف را تنگ نمی‌کند. در دوران حاضر، در شرایطی که سرمایه‌داری انحصاری دولتی حضور خود را حتی در کشورهای واپس افتاده نمایانده است، تضاد میان امپریالیسم و این کشورها، میان الیگارشیهای مالی و مردم گسترش می‌یابد. سخن بر سر آن است که این تضادها را عربان کنیم و بکار گیریم، همانطور که لذتی در برخورد با جامعه روسیه آن ایام چنین کرد. این بمعنای یافتن فرمولهایی برای تفاهم متقابل وسیع و تلاش در سوق قشرهای متوسط بسوی سوسيالیسم از طریق برآوردن خواستهای بر حق آنها، تأمین سطح درآمد ایشان و یافتن اشکال گوناگون برای گسترش مشارکت آنها در جامعه می‌باشد. جامعه‌ای که انتخاب آنها را تنها در چارچوب علیق توده‌های مردم آزاد خواهد گذارد.

همه احزاب اتحاد خلق در فراهم آوردن زمینه پیروزی ۱۹۷۰ و برقراری حکومت پرزیدنت آلتند کمک کردند. اما این نیز حقیقتی بی‌چون و

راه غیر مسلح‌انقلاب ۲۳

توانایی کامل داشتیم که توده‌های وسیع را به حرکت درآوریم، حتی با توجه به این واقعیت که در روند انقلابی توده‌ها نه بمعنای صدها هزار بلکه میلیون‌ها انسان می‌باشد. و آنها می‌توانستند بیش از هر چیز برای رویارویی با مشکلات اساسی کشور، که از نظر آگاهی توده پیشاپیش آماده، حل شدن بودند، به حرکت درآورده شوند. با این‌همه در اوضاعی که عدم احتمال دست‌یافتن به تفاهم متقابل با دیگر نیروها به اثبات رسید، چشم‌انداز حزب کمونیست برای برانگیختن مردم محدود گردید. نتیجه اینکه حزب تنها اقتداری را برانگیخت که تحت نفوذ مستقیم آن بودند.

در دوران حکومت خلق یک تمایل آشکار و مشخص بسوی قشریندی سیاسی وجود داشت. احزاب سیاسی در زندگی ملی وزن قابل ملاحظه‌ای یافته بودند و تصمیم‌گیری‌های آنها نه تنها عملیات اعضا‌یاشان، بلکه همچنین بخش عمدهٔ محافلی را که تحت نفوذ آنها بودند رهنمون می‌گردید. برای درک توانایی‌های ما بسیار مهم است به این نکته اشاره کنیم که در انتخابات نسبت آراء به اعضاء حزب در مورد حزب ما کمتر از دیگر احزاب بود (تنها دو رای در برابر هر عضو حزب یا سازمان جوانان). لذا حزب کمونیست چنین دریافت که باید وظیفهٔ پیشاپنگی اش را نه تنها با استحکام صفوں سازمانی خود، بلکه همچنین با یافتن راههایی در جهت تفاهم متقابل با سوسیالیستها و دیگر احزاب اتحاد خلق ایفا نماید. گرچه تاکنون تغییراتی رخ داده است و انتظار تغییرات دیگر نیز می‌رود، ما هنوز در جستجوی وحدت با نیروهای دموکراتیک و ضد فاشیست (و نیز غیر فاشیست) هستیم و خواهیم بود. این بدان معنی است که هدف مقدم ما نیل به تفاهم متقابل با حزب سوسیالیست و دیگر احزاب اتحاد خلق می‌باشد.

در وضعیت آن دوران همه‌چیز به ما بستگی نداشت. حوزهٔ مبارای ایفای نقش رهبری بطور عینی محدود بود. ما همواره قادر نبودیم که بمثابهٔ پیشاپنگ طبقهٔ کارگر و تمامی مردم شناخته شویم. همانگونه که لینینیسم می‌آموزد خط مستحکم حزب، و انعطاف ناپذیری

چراست که حزب کمونیست نیروی عمدۀ ایجاد انقلاب شیلی بود. این حزب کمونیست بود که احتمال بزپا داشتن یک حکومت خلقی بدون تسلیم استفاده از اسلحه را مشاهده کرد، و هم او بود که اقدامات عملی برای پیگیری این آلترناتیو را پیش گذارد. برای این، ما شایستهٔ اعتباریم. حزب ما طی سالها بگونه‌ای خستگی ناپذیر در جمع آوردن نیروهای ضد امپریالیست و ضد الیگارشی حول طبقهٔ کارگر کوشید، و فوریت و ضرورت دگرگونی‌هایی را که در جامعهٔ شیلی از مدت‌ها پیش انتظارشان می‌رفت ملاحظه کرد. حزب کمونیست بدرستی ماهیت انقلاب و سیاست ائتلاف را مشخص ساخت. حزب ما بدین نتیجهٔ رسید که راه مسالمت‌آمیز اشکال معین اعمال قهر (از قبیل تصرف اراضی بوسیلهٔ دهقانان در مناطق روستاپی، و بوسیلهٔ ساکنان حاشیهٔ شهرها) را رد نمی‌کند، و نیز دریافت که تحرک واقعی توده‌ها پیش شرط اساسی وحدت و ثبات می‌باشد. حزب کمونیست در نبرد برای تحقق این سیاست، که عمل درستی آن را به اثبات رساند، قویاً " با فرقه‌گرایی چپ - که از پذیرش سیاست اتحاد وسیع خودداری می‌ورزید - مقابله کرد. حزب کمونیست همچنین به نبرد با راست‌گرایان که در جستجوی استمالت و آشتی با دشمن بودند برخاست.

حزب کمونیست نفوذ بسیار زیادی در بخش‌های وسیعی از طبقهٔ کارگر بویژه پرولتاریای صنعتی، معدنکاران، و کارگران ساختمانی بدبست‌آورد. در آن سالها نفوذ آن سریعاً " به مناطق روستاپی، خصوصاً " در میان کارگران کشاورزی، گسترش یافت. حزب کمونیست نزد جوانان نیز قدرت فراوانی کسب کرد: بزرگترین سازمان سیاسی جوانان کشور کمونیست بود. نفوذ ما در محافل دانشگاهی و در میان اشخاص فرهنگی مستحکم بود. این نفوذ در دیگر قشرهای متوسط بنحو قابل ملاحظه‌ای کمتر بود. از لحاظ سازمانی حزب کمونیست پر تعدادترین بود: بهنگام کودتا ۱۹۵۰۰۰ عضو با درجات متفاوت آموزش سیاسی و یک سازمان جوانان کمونیست با ۷۸۰۰۰ عضو داشت، ما یک نیروی قدرتمند سیاسی بودیم که در صورت تفاهم متقابل با متحدان خود

آن عاملی است که - بویژه در لحظات حساس - در عین حال توده‌ها را به تحرک وامی دارد. در این زمینه نیز ما کاملاً "موفق نبودیم. بعنوان مثال ما برای دفاع از کابینه ژنرال پراتز (Prats) چنانکه باید نکوشیدیم. او در مارس ۱۹۷۳ وادار به استعفا شد، درست در لحظه‌ای که ارتتعاج زمینه رابرای کودتا فراهم آورده بود و حکومت خلق می‌باشد ارتباط خود را با بخششایی از نیروهای نظامی که آماده همکاری با آن بودند حفظ می‌کرد. در اوضاع عزمی انعطاف‌ناپذیر شرافت خود را بی‌خلل و دست‌نخورد نگاهدارد. ابتکار و ویژه‌ای که بر روند انقلاب شیلی حاکم گردید برای حزب کافی نبود که با تصمیم‌گیری انقلابی از اهمیتی درخور و گاه حیاتی برخوردار است، اما تنها زمانی که از خلال منشور شرایط عینی و مشخص دیده شود. در غیراینصورت خطر سقوط بدام اختیارگرایی (ولونتاریسم)، آرواندیشی، و حتی ماجراجویی وجود دارد.

ویژگیهای مشخص انقلاب شیلی - که مانند هر انقلابی بسیار است - هرچه باشد حتی یکی از آموزه‌های بنیادی مارکسیسم - لینینیسم نمی‌تواند در پرتو این تجربه مورد تردید قرار گیرد. بر عکس، تجربه مآن را تصدیق می‌کند. یک تحلیل دقیق و ژرف کاوایه کلیت جزیانات شیلی دلالت بر آن دارد که قوانین عمومی انقلاب معتبر باقی می‌مانند. موقفيتهایی که ما بدست آورديم مدیون بکار گرفتن اين قوانين، و شکستهای ما ناشی از نادیده‌انگاشتن آنها می‌باشند. اينها در ارزیابی عناصر معين وزنی بيش از هر موقفيت يا محاسبه نادرست - که البته آنها نیز نباید ناجیز شمرده شوند - دارند. اين آشکار است. در عین حال جدی نخواهد بود اگر بعنوان مثال بگويم که سقوط حکومت متعدد خلق به سادگی ناشی از اين واقعیت بود که يك سلسه قوانین معين بحساب نیامند. اين نیز تحلیلی علمی نخواهد بود که صرفاً "بگويم که ما مشکل احراز قدرت کامل را حل نکردیم، که ما به موقع به‌اقدام مسلحane مبادرت نورزیدیم، یا اظهارات دیگری از این قبیل که مشکلات عملی و فراز و نشیبهای آن زمان را نادیده می‌انگارند، که با مساله در کلیت خود

راه‌غیرمسلحانه؛ انقلاب ۲۵/۰۰

به‌ نحوی عینی برخورد نمی‌کند. ما همیشه باید این گفته لینین را به یاد آوریم که حقیقت همواره مشخص است.

پلنوم کمیته مرکزی حزب ما در اگوست اشتباها و کاستی‌های عملی ما را آشکار نمود، و بویژه دونتای آنها را برجسته ساخت. نخست، حزب ما در ترسیم و رهنمایی خط سیاسی خود برای تمامی دورانی که به احراز بخشی از قدرت منجر گردید، و همچنین برای دوران نخست حکومت خلق، وظایف خود را بخوبی انجام داد. با این‌همه اکنون روشن است که مشی ما برای احراز قدرت کامل و حرکت به‌سوی مرحله بعدی انقلاب، که ما را قادر به ارتقاء به سوسیالیسم می‌ساخت، آنچنانکه باید بخوبی پرورانده نشده بود. دوم اینکه ما یک سیاست مناسب نظامی در پیش نگرفته بودیم. حزب از سال ۱۹۶۳ به اعضاء خود آموزش نظامی می‌داد و می‌کوشید مقدار کافی اسلحه فراهم آورد تا از حکومتی که ما مطمئن بودیم مردم بر سرکار خواهند آورد دفاع نماید. اما این کافی نبود، زیرا فعالیت ما در این زمینه با نکته اصلی یعنی تبلیغ پیگیرانه و مداوم در جهت ایجاد گرایش صحیح نسبت به ارتتش در جنبش خلق همراه نبود. این اساسی بود که نکات نادرست و افترآمیزی که از طبقه کارگر و اتحاد خلق به ارتشن القاء شده بود زدوده شود. این اساسی بود که اندیشه‌های مارکسیستی در شکلی تحریف ناشده به ارتشن و مردم شناسانده شود. باید پذیرفت که دشمن - بر عکس ما - مداوماً "در ارتشن فعالیت می‌کرد. انسانها از اشتباها تشان می‌آموزند. حزب ما، مانند سایر احزاب اتحاد خلق، تاکنون در سهای بسیاری آموخته است. تحلیل هنوز کامل نیست و ادامه دارد. در سهای بیشتری هستند که باید از آن استخراج و تنظیم شوند. مردم و طبقه کارگر شیلی می‌آموزند و به فراگیری خود ادامه خواهند داد، هانگونه که آنها این تجربه، و نیز تجربه احزاب و کشورهای دیگر، تجربه نبرد و تئوری انقلابی را جذب و تحلیل می‌کنند.

پاره‌ای نکات قبل "روشن شده‌اند. اتحاد خلق که در میان دیگرچیزها این اعتبار را نیز دارد که تجربه شکست را بدون راه دادن به یک شکاف

راه غیر مسلح‌انقلاب ...

مفهومی از پلورالیسم حمایت می‌کنیم که در آن برای فاشیزم، برای رژیمی که مترادف با جنایت است و با آزادی در تضاد است، هیچ جایی وجود ندارد. ما همانگونه که در مجمع عمومی خود اظهار داشتیم اعتقاد داریم که انقلاب باید به مردم، اما نه به دشمنان آنان، آزادی بیشتری بدهد. ما این را از تجربه سنگین و تلح خود آموخته‌ایم.

و یک مساله‌نهایی. انقلاب شیلی برای دورانی طولانی تحول یافت بی آنکه به اسلحه دست‌یازد، و این نه تنها مرهون تلاشهای مردم ما بلکه همچنین مدیون شرایط جدید بین‌المللی، و تغییر در موازنه جهانی قوا می‌باشد. تا همین اواخر همه‌کس اهمیت تاریخی انقلاب اکبر، نقش اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز را درک نمی‌کرد. پشتیبانی از عمل قاطعانه گاه نشانه‌هایی از سیاست ضد شوروی را می‌نمایاند و برداشتهای غلطی را موجب می‌شد، بعنوان مثال سیاست تنرشزدایی از جانب برخی اشخاص بمثابه مانعی در مبارزه مردم تلقی می‌گردید. امروزه تکامل قابل ملاحظه‌ای در دیدگاه‌های آنان بوجود آمده است. آنها بوسیله واقعیتها مقاعده شده‌اند. امروزه – مانند گذشته – ما کماکان از پشتیبانی بسیار ارزنده اتحاد جماهیر شوروی و جهان سوسیالیستی بپروردگاریم. جنبش همبستگی با مردم شیلی به تمام قاره‌ها گسترش یافته است. نیروهای وسیع دموکراتیک در آن شرکت می‌ورزند. اما تردیدی نیست که مستحکم ترین حامیان ما کشورهای سوسیالیستی، با کمال تاءسف به استثنای چین، می‌باشند. از سوی دیگر طی سالهای سرکوب ددمنشانه خلق شیلی، جهان حوادث بسیار مهمی نظیر پیروزیهای مردم ویتنام و آنگولا، سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی در پرتغال و انحطاط امپراتوری استعماری پرتغال، سقوط دیکتاتوری در یونان، و فروپاشی فرانکوئیسم در اسپانیا را مشاهده کرده‌است. اینها همه نه تنها به برخی بلکه به همه مردم شیلی فرصت‌درک اهمیت اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، اهمیت بین‌الملل گرایی پرولتاری و همبستگی جهانی می‌دهد. این حوادث توده مردم شیلی را مقاعده ساخته است که جهان به جلو می‌راند و نه به عقب.

و از هم‌گسیختگی تحمل کرده، در لحظه حاضر برداشت روشنتر و مشخص‌تری از سرشت انقلاب، از نیاز به تمايز مراحل آن بدون اینکه آنها را کاملاً "از یکدیگر جدا سازد، از نیاز به توسعه بخشیدن به سیاست انتلافهای وسیع برای متحد ساختن همه نیروهای ضد فاشیست و غیر فاشیست (در برگیرنده دموکرات مسیحی‌ها و بخش‌های دموکراتیک نیروهای نظامی) یافته‌است. این آگاهی خدمتگزار امر سرنگون ساختن دیکتاتوری، و ایجاد یک دموکراسی نو، برقراری یک حکومت خلقی مدنی – نظامی، و اتخاذ مجدد سمت‌گیری سوسیا لیستی خواهد بود.

در لحظه حاضر مردم شیلی حتی بیشتر مقاعده شده‌اند که آزادی بعنوان چیزی فرا طبقه وجود ندارد. آزادی یک مفهوم طبقاتی است. مردم شیلی برای آن از ایام جنگ‌آرکانی‌ها (Araucanians) بر ضد اشغالگران اسپانیایی تاکنون مبارزه کرده‌اند. طبقه کارگر که هدفش نه تنها آزادسازی خود بلکه تمام جامعه است برای آزادی اکثریت و نهایتاً "همه پایدارانه می‌جنگند. اما نمی‌توان گفت که در دوران سه ساله حکومت‌خلق این مسأله بسیاری در تمامی جهات بنحوی صحیح و جهه همت قرار گرفته است. استقرار حکومت ما کامی عده در راه دموکراتیزاپیون بود. این حکومت آزادیهای مردم را وسعت بخشید و به توده‌های کارگر حقوق و فرصت‌هایی داد که پیش از آن برای آنها ناشناخته بود – مانند حق مدیریت بر مؤسسه‌ای که در آن کار می‌کردند. بدون تردید این همه اعتباری است برای حکومت خلق. اما حکومت با اجازه‌دادن به نیروهای ضد انقلاب در بهره‌گرفتن از آزادی تقریباً "نا محدود مرتبک اشتباهی عظیم گردید، چنانکه آنها توانستند در نهایت امر نقطه پایانی بر آزادیها گذارند.

اتحاد خلق از یک رژیم پلورالیستی (چند حزبی) که در آن فعالیت آزادانه نیروهای مخالف – البته در محدوده موافق قانونی که مردم پایه گذارده‌اند – تضمین شده‌است، پشتیبانی کرد و کماکان پشتیبانی می‌کند. ما کمونیستهای شیلی بر روی این امر موضع مستحکمی داریم. ما از چنان

مردم شیلی براین اساس، و البته بیش از همه براساس مبارزه خودشان ایمان به پیروزی را پایه می‌نمهد. مردم ما فاشیزم را فرو خواهند پاشید، نظامی نو و دموکراتیک خواهند ساخت و یکبار دیگر راهی را برخواهند گردید که به سوسیالیسم خواهد انجامید – راهی را که قبله در دوران پرزیدنت آلنده آغاز کرده‌اند.

چند نتیجه‌گیری*

از: ادوارد بورستین **

هنگامی که اتحاد خلق ریاست جمهوری را بدست گرفت تناسب قوا ایجاد می‌کرد که آنها بدین اکتفا ورزند، و سپس بطريقی قانونی حکومت کنند. آنها نمی‌توانستند تا بدانجا که می‌خواهند پیش برانند یا اینکه قدرت کامل را بدست آورند. اکثریت مردم، از جمله کسانی که علیه آلنده رای داده بودند، متمایل بودند که او اداره امور را در دست گیرد زیرا وی انتخابات را برده بود. در میان افسران نیروهای نظامی تعداد زیادی از افسران و فادار به قانون اساسی وجود داشت که بعضی از آنها در پست‌های فرماندهی بودند، اشخاصی که گرچه هیچ‌گونه رغبتی به سوسیالیسم نداشتند با اینهمه همان احساس فوق را داشتند.

از اینرو آلنده زمایی که تهدید به جنگ داخلی بر ضد هرگونه اقدامی برای بازداشت وی از گرفتن مقام ریاست جمهوری گرد موقعیتی استوار

* این مقاله آخرین بخش از کتاب "شیلی آلنده" نوشته ادوارد بورستین می‌باشد.

** ادوارد بورستین اقتصاددان و مبارز انترناسیونالیست آمریکایی است. وی پس از انقلاب گویا چندی در وزارت تجارت خارجی آن گشور فعالیت داشته، در شیلی نیز در دو سال پایانی حکومت آلنده بعنوان مشاور اقتصادی او با جبهه متحد خلق همکاری می‌کرده است.

بتوانند قادر به رویا رویی با عواقب چنین عملی باشند. هرگونه تلاش جدی برای مسلح کردن مردم، تحت شرایطی که در تمام دوران تصدی حکومت خلق وجود داشت، بلافاصله نیروهای نظامی را بر ضد آن وارد عمل می‌ساخت.

ارگانهای گوناگون قدرت خلقی – نظیر فرماندهیهای ناحیه‌ای و پاسداران – که پدید آمدند ابزار مستقیم مبارزهٔ توده‌ای بودند که کم و بیش مانند شوراهای انقلابهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه در مخالفت با قانون حاکم ایجاد شده بودند. لینین نقش شوراهای در انقلاب را بطريق زیر بیان داشت: "تمام تجربهٔ دو انقلاب، چه ۱۹۰۵ و چه ۱۹۱۷... می‌تواند به این مفهوم تقلیل یابد که شورای نمایندگان کارگران و سربازان تنها بمثابهٔ ابزار قیام شکلی واقعی بخود می‌گیرد... شوراهای جدا از این یک بازیچهٔ بی‌معنی هستند..." (۱)

منشیکها شوراهای را بنحوی متفاوت می‌دیدند، یعنی بعنوان سازمانهای محلی خودمختار، بعنوان حکومتهای محلی دموکراتیک. هدف برای لینین کسب حاکمیت سیاسی بود، که می‌باشد با شورش احراز شود. شوراهای ناگزیر به اضمحلال بودند مگر اینکه حکومت قدیمی سرنگون می‌شد. علیرغم تفاوت موقعیتها، تجربه‌های لینین می‌تواند در مورد شیلی نیز صادق باشد. قدرت خلقی می‌توانست تا بدانجا پراهمیت باشد که بتواند در احراز قدرت دولتی یا حفظ حکومت از سرنگونی کمک نماید. احراز قدرت محلی و محدود فی‌نفسه چندان اهمیتی نداشت. قدرت خلق به‌آنچه که می‌توانست انجام بدهد محدود می‌شد، مگر اینکه قدرت دولتی احراز می‌گردید، و اگر حکومت سقوط می‌کرد قدرت خلقی نیز با آن واژگون می‌شد. ارگانهای قدرت خلق در شیلی خصلتی آمیخته داشتند. پاسداران و فرماندهیهای ناحیه‌ای از یکسو به حرکت اقتصاد در صورت بروز مشکلات و موانع مدد می‌رساندند و اقدامات بالقوه مهمی برای پیشگیری از کودتا‌نظام می‌دادند. از سوی دیگر بسیاری از رهبران آنها، گرچه لحنی فوق رادیکال

داشت. فعالیت غیرقانونی طرف دیگر می‌توانست نیروهای چپی و مرکزگرا را بر ضد خود متعدد سازد. اما فعالیت غیر قانونی اتحاد خلق – حتی برای کسب قدرت دولتی – می‌توانست نیروهای راست و مرکز را بطريقی دیگر با یکدیگر متعدد کند، و اتحاد خلق، تنها با ۳۶ درصد آراء و تقریباً بدون هیچ افسر انقلابی در ارتش، آنچنان قدرتمند نبود که با چنین ترکیبی بجنگد.

مسئلهٔ عمدۀ اتحاد خلق در جریان مبارزه این بود که موازنۀ قوا را بنفع خود دگرگون سازد، قوای خود را چنان بسیج نماید که دشمن نتواند به یک کوتنای موفقیت‌آمیز مبادرت ورزد. اتحاد خلق بدین ترتیب می‌توانست خود قدرت کامل را بچنگ آورد، دولت بورژوا را تعزیز نماید و ساختمان سوسیالیسم را تا انتهای از عهده برآید.

اما تا وقتی که اتحاد خلق در انقلابی کردن تودهٔ مردم و بدست آوردن موازنۀ مطلوب قوا موفق نشده بود – و این هیچ‌گاه اتفاق نیفتاد – استراتژی او برای فعالیت در چارچوب قانون و اجتناب از تحریک یک مبارزهٔ مسلح‌انه صحیح بود. نافرمانی از قوانین بورژوازی آنگاه که مردم بقدر کافی انقلابی شده‌اند که آن را قبول یا حتی تقاضا کنند یک نکته‌است، و انجام این کار هنگامی که به‌مفهوم ایجاد دشمنان مضاعف در لحظه‌ای که نمی‌توان از عهده‌شان برآمد می‌باشد نکتهٔ دیگری است.

تناسب نامطلوب قوا جلوه‌های دیگر استراتژی اتحاد خلق، بعنوان مثال شکست آن در مسلح کردن مردم و چگونگی برخورد آن با ارگانهای مختلف قدرت خلق را توضیح می‌دهد. پاره‌ای از انتقاد کنندگان اتحاد خلق چنان سخن می‌گویند که گویا برای مسلح کردن مردم می‌باشد چند کامیون به خیابان برده و اسلحه‌ها را مانند بستنی گوده‌هیومور (نام یک شرکت بستنی‌سازی آمریکایی – م) توزیع می‌کرند. اما کسب حکومت از طریق انتخابات، شخص را خودبخودی در موضع مسلح ساختن مردم قرار نمی‌دهد. مسلح کردن مردم نیازمند اوضاع مساعد و نیروهایی است که

داشتند، در تفکرات عملی و در فعالیتها یشان متوجه بدست آوردن قدرت نسبی یا بخشایی از قدرت، یا حل مسائل فوری و گذرا بودند. بعضی‌ها گمان می‌بردند که قدرت خلق باید مستقل از حکومت عمل کند، و پاسداران و فرماندهان ناحیه‌ای غالباً "مرتبک اعمالی می‌شدند که حکومت را تضعیف کرده، به ایجاد جو مورد علاقهٔ کودتاچیان کمک می‌کرد..

آنها اکثرآ خواستار آن بودند که حکومت کاری بکند که موازنۀ قوا آن را ایجاب نمی‌کرد. لذا حکومت ناگزیر به گزینش مشی چندگانه‌ای نسبت به قدرت خلق بود: می‌کوشید هرگاه که ممکن است از آن بهره‌گیرد، اما همچنین می‌کوشید فعالیت آن را در چارچوب استراتژی مشخص خود – در محدودهٔ مشخص قدرت چپ – نگاهدارد.

در میان نیروهای چپ اشخاص بسیاری مبالغهٔ انقلاب را در تعاملیت آن نمی‌دیدند. بنظر می‌رسید که برخی فکر می‌کنند حرکت سریعتر و دورتر – ملی‌کردن نه تنها انحصارها بلکه موءسسات کوچکتر نیز، یا حرکت سریع بسوی اصلاح رادیکال آموزش و پرورش – بی‌توجه به اوضاع سیاسی، ذاتاً بهتر یا انقلابی‌تر از حرکت آرام و محظاشه است. مخصوصین مقاله‌های دانشمندانه‌ای دربارهٔ اصلاحات ارضی نوشتند و به‌آنچه که آشکار بود – یعنی وجود کاستی‌های بسیار – اشاره کردند. تنها محدودی به مسائل واقعی – مانند اینکه چگونه می‌توانیم آنچنان موقعیت سیاسی خلق کنیم که اجازه خواهد داد اصلاحات بهتری انجام شود – پرداختند.

"پیشرفت بدون سازش" نزد برخی آوابی انقلابی داشت. اما اگر توان آن را نداشته باشیم چه؟ هر بار که آلنده از مذاکره با دموکرات‌مسیحی‌ها سخن بهمیان می‌آورد خودبود از جانب بعضی‌ها فغان بر می‌خاست که این سیاست غلط است، یا حتی پیش درآمد یک "تسلیم" است. اما اگر موقعیت ما ضعیف باشد و مذاکره شیوه‌ای ممکن برای پیشرفت بدون تسلیم فراهم کند چه؟

یک استاد جوان در کارخانه‌ای که کارگران آن انقلابی و استوار بودند

صاحبہ می‌کرد و آنگاه با این اظهاریه برمی‌گشت که "کارگران آمده‌اند. پس آلنده منظر چیست؟ چرا کنگره را بر نمی‌چیند؟" اما اینکه یک گروه از کارگران آمده باشد بمعنای آن نیست که همه‌چیز آمده‌است. در بتروگراد، ۳ جولای ۱۹۱۷، تظاهرات عظیمی از کارگران و سربازان مسلح وجود داشت که خواهان انتقال قدرت به شوراها بودند – بسیاری از کارگران و سربازان "آمده" بودند و تنها آنهایی که به شهرها و ایالات دیگر تعلق داشتند آمده نبودند، با این‌همه لنین و حزب بلشویک با شورش مخالفت کردند.

آلنده که نه یک حزب بلکه ائتلافی از احزاب (نخست شش حزب و سپس بیشتر) را علیه دشمنانی نیرومندتر هدایت می‌کرد با وظیفهٔ چندان غبطه‌آوری روپرتو نبود. او ناچار بود که از میان فشارهای ضد و نقیض و دایمی از جانب احزاب مختلف، و حتی جناحهای داخلی هر یک از این احزاب، اتحاد خلق را به‌پیش براند. طی دو سال آخر او ناچار به رهبری در شرایط تضعیف آشکار موقعیت اتحاد خلق که مشکلات را دو چندان می‌کرد بود.

او با برداشتم خستگی ناپذیری بر نبود وحدت و انصباط فایق‌آمد: وی متنکی بر تاکتیک‌های واقع‌اندیشهٔ خود، بی‌هران از هر انتقاد می‌تندی بر تسلیم گرایی، فعالیتی دفاعی را با انجام مهارت‌های تاکتیکی رهبری کرد. وی، با ده‌ها تجربه در نظام پارلمانی شیلی، می‌دانست چگونه از تمام چرخشها و مانورها بهره‌گیرد. او بی‌توجه به‌اینکه بحرانها – مانند اعتراض کابینه، اعتصاب کامیونداران، خیزش زنان خامدبار، دورنمای کودتای نهایی – چقدر متعدد و طولانی، چقدر مشکل یا خطرناک هستند کوشید تا به‌خونسردی راه‌حلی بیابد. او نا به‌انتهای آرام و شجاع باقی ماند.

اما این قاعده‌ای عام است که در جنگها یا انقلابها نمی‌توان تنها با عملیات دفاعی به پیروزی رسید. این منطقی است که گاه برای کسب وقت موضعی دفاعی اتخاذ کنیم، یا در حالیکه در عرصه‌ای به تهاجم می‌پردازیم در عرصهٔ دیگر موقتاً" دست نگاهداریم. اما توقف در موضع دفاعی یعنی

اینکه ابتکار به دشمن داده شود، یعنی اینکه قدرت تصمیم‌گیری در باره‌ی زمان، مکان و چگونگی جنگ به دشمن واگذار شود. این کتاب حدود زیادی آن چیزی است که در شیلی روی داد. و دشمن نیرومند عامل زمان را در اختیار داشت، زمینه‌ها را فراهم کرده بود، شیوه‌های گوناگون حمله را آزموده بود، و آنگاه هجوم آورد.

بی‌تردید باید به موازنۀ قوا واقع‌اندیشانه توجه داشت و دشمنان نیرومند نظیر نیروهای نظامی شیلی و امپریالیسم آمریکا را بدون ضرورت تحریک نکرد. اما مواجهه با دشمنی که اگر ما او را تحریک نکنیم حمله خواهد کرد با دشمنی که – بی‌توجه به‌اینکه ما چه کنیم، مگر اینکه او را در محاصره گیریم – دیر یا زود حمله خواهد کرد فرق دارد.

هر چند بظاهر متناقض، ضعف اصلی حکومت خلق نه تنها فقدان احتیاط هوشیارانه بلکه همچنین نبود شجاعت آگاهانه بوده است. او می‌رفت که از دشمن ضعیفتر شود و دیر یا زود سرنگون گردد، مگر اینکه این رابطه را تغییر می‌داد. حکومت ناچار بود که بطریقی، خواه هر قدر دشوار، نیروهای خود را افزایش دهد، خود را قادرمندتر سازد. برای انجام این مهم می‌باشد خود را برای ریسک آماده کند. برای اتحاد خلق نیز آن عبارت مشهور انقلابی کبیر فراسوی دانستون، که همانگل و هم لین آن را نقل کردند، واجد اعتبار بود: جسارت، بازهم جسارت، همیشه جسارت.

اتحاد خلق از یک استراتژی جامع و یکارچه برای کسب برتری قوا، برای دفاع از خود در مقابل کودتا، یا برای احراز قدرت کامل سیاسی برخوردار نبود. او مجموعه‌ای از استراتژیهای جداگانه، نیمه‌همه‌گاهنگ برای بدست‌آوردن تکه‌هایی از قدرت – اما نه برای احراز قدرت دولت مرکزی که همه‌چیز بدان وابسته بود – داشت. اتحاد خلق برنامه‌ای برای کسب قدرت اقتصادی مضاعف بوسیلهٔ تصرف انحصارها و برانداختن زمینداری بزرگ داشت، و امیدوار بود که با تضعیف قدرت اقتصادی بورژوازی قدرت سیاسی آن را نیز کاهش دهد.

اتحاد خلق چیزی از یک استراتژی برای دست‌یافتن به مجلس‌خلقی داشت، اما حتی اگر چنین فرض شود که چنین مجلسی می‌توانست بدون حل قبلی مسالهٔ ارتضی حاصل گردد، یک حکومت دارای مجلس خلقی باز هم از کودتا مصون نبود. استراتژیهای جداگانهٔ گوناگون می‌توانستند بخشی از یک استراتژی کلی برای دفاع در برابر کودتا و کسب حاکمیت کامل باشند، اما آنها بخودی خود موجد چنین استراتژی نبودند. برای اتحاد خلق عوامل قطعی در کسب چنین برتری قوا مردم و نیروهای نظامی بودند، و استراتژی اتحاد خلق در رویارویی با هر دو کاستی‌هایی داشت.

هدف اتحاد خلق جذب اکثریت مردم بود، با این احساس که چنین اکثریتی کارهای بسیاری برای او انجام خواهد داد؛ پشتیبانی مضاعفی برای اجرای برنامه‌اش فراهم خواهد آورد، قادرش خواهد ساخت که به آراء عمومی مراجعه کند و مجلس خلقی را بنیاد گذارد، و احتمال کودتا را کاهش دهد. اما اتحاد خلق علاوه بر فقدان چشم‌اندازی روش ازاینکه واقعاً "چگونه احراز اکثریت به کسب قدرت دولتی منتهی می‌گردد" – امریکه شاید با توجه به وضع توسعه نیافتهٔ روند انقلابی اجتناب ناپذیر می‌نمود – یک استراتژی کاملاً "همه‌جانبه نیز برای احراز اکثریت نداشت. او برداشتی به اندازهٔ کافی قوی از ضرورت، شیوه‌ها و هدفهای نبرد ایدئولوژیک نداشت.

گویا بسیاری از رهبران جبههٔ متحد خلق احساس می‌کردند که بصرف اجرای برنامه و سودمندی‌هایی که آن به مردم می‌آورد اکثریت مردم جذب شد. آنها در تأکیدشان بر برنامه و نائیوریات آن مجموعاً "بهیچوجه اشتباه نمی‌کردند، مردم از طریق عمل و نتایج – و نه تنها با حرف – قضاوت می‌کنند. اما با درنظر داشتن قدرت دشمنان اتحاد خلق در خرابکاری، و مشکلاتی که بنادرگیر باگذار انقلابی همراه هستند، نمی‌شد انتظار داشت که همه‌چیز بطور نامحدودی خوب پیش رود، یا که نتایج اقدامات اتحاد خلق می‌توانست بسادگی خود بیانگر همه‌چیز باشد. این به رهبران اتحاد خلق بستگی داشت که نبردانقلابی را با زبانی ساده، روشن و مشخص، بنحوی

نتیجه‌گیری / ۳۷

علیه، فرای (Frei) و دیگر رهبران دموکرات مسیحی که خطوطی را دنبال می‌کردند خود را در تنگنا گذارند. آنها با اقدام نکردن به چنین حمله‌ای چه بدست آوردند، بجز اینکه فرای و پیروان او را آزاد گذارند که به آنها حمله کنند، که به ایجاد شرایط کودتا مک کنند؟

اتحاد خلق کوشید پیروان دموکرات مسیحی را از رهبرانشان جدا کند – اما هدف راستین عبارت از جدا ساختن کامل آنها بود، نه اینکه تنها پشتیبانی آنها و توافق حزب برای بعضی اقدامات معین نظیر ملی کردن مس را بدست بیاورد. اتحاد خلق موافقت دموکرات مسیحی‌ها در ملی کردن مس را جلب کرد – اما این چقدر به وی در مبارزه، اصلی مدد رساند؟ حتی با در نظر داشتن نیاز به گفت‌وگو با رهبران دموکرات مسیحی، لازم نبود از حمله به آنها خودداری شود. آنها به رهبران اتحاد خلق حمله می‌کردند، و اتحاد خلق با اینحال بنا به ضعف خود را ناگزیر به مذاکره با آنها دید. بهترین راه برای کشاندن رهبران دموکرات مسیحی به مذاکره و توافق این نبود که با آنها با آفامنشی رفتار شود، بلکه آنها می‌بایست تهدید می‌شدند که اگر وارد مذاکره و توافق نشوند پیروان خود را از دست خواهند داد. گفتن حقیقت درباره، رهبران دموکرات مسیحی ابزاری اصلی در جذب پیروانشان بود.

اتحاد خلق هیچگاه برای مردم درکی منسجم و همجانبه از نبرد انقلابی را فراهم نکرد. هنگامی که رهبران اتحاد خلق در میان کارگران با اکنومیسم – ناءکید یکجایه برخواستهای فوری بزیان مبارزه بطور کلی – روپروردند، بنظر می‌رسید که قادر به کاری بیش از نصیحت به کارگران برای اینکه بهتر رفتار کنند نیستند. ایشان قادر نبودند که به آنها توضیح دهند که چرا بنفع خود آنهاست که در ازاء آینده‌ای نو که یک انقلاب پیروزمند مهیا می‌ساخت به برخی فدایکاریهای فوری تن در دهند. گرچه رهبران اتحاد خلق غالباً "واژه، فاشیزم را بکار می‌بردند، اما توضیح قانع‌کننده‌ای از اینکه آن چقدر نزدیک است، یا اینکه آن در زندگی اکثر مردم شیلی واقعاً" چه

منظم و پیگیر، در هر چرخش تازه، حوادث به مردم توضیح دهند – توضیح دهند که دشمنان انقلاب چه کسانی هستند و می‌خواهند چه کنند، چرا مسائل و دشواریها افزایش می‌یابند، و چه خطراتی پدیدار می‌شوند.

اتحاد خلق با شکست در حمله، جسورانه به حکومت ایالات متحده، آمریکا برای آنچه که در شیلی می‌کرد، با شکست در مواجهه با سیاست "ناشکار" ایالات متحده – که کار کثیف خود را به آرامترین وجه ممکن انجام می‌داد – با شکست در اینکه به مردم شیلی و جهانیان نشان دهد که آمریکا دقیقاً "آماده" چه بود، فرصتی قاطع را از دست داد.

البته اتحاد خلق از مساله امپریالیسم غافل نبود. آنده از شرکتهای چند ملیتی سخن گفت یا توضیح داد که "کارشناسان خارجی" در پشت تعدادی از حملات قرار داشتند. اما او "عمولاً" از ذکر حکومت آمریکا یا توضیح فعالیتهای آن بیم داشت. اتحاد خلق از فرستهای استثنایی نظیر اسناد آی.تی.تی بهره‌گرفت و برای چند هفته به تهاجمی تبلیغاتی دست یارید، اما سپس مطبوعات مخالف در چرخاندن بحث به مسائل دیگر موفق گردیدند. اتحاد خلق هرگز به نبرد سیستماتیک و مداوم ضد امپریالیستی اوج نیخشد. نبردی که می‌توانست نه تنها تبعه‌کاریهای پیشین آی.تی.تی، بلکه تمامی استراتژی حکومت آمریکا را توضیح بدهد: اینکه در هر جریانی چگونه عمل می‌کرد، و اینکه احتمالاً در آینده چه خواهد کرد.

اتحاد خلق از دست نیازیدن به حمله، جسورانه چه بدست آورد؟ آیا حکومت ایالات متحده در برابر این نرمش از تهاجم خود چشم پوشید؟ برای اتحاد خلق موضوع مبارزه با امپریالیسم یکی از بهترین موضوعات بود؛ گذشته از هر چیز، نلاش حکومت ایالات متحده در سرنگونی او چیزی بیش از حقیقت بود. اتحاد خلق می‌توانست از این حقیقت آشکار سپره‌ها گیرد، بکوشد در ایالات متحده و دیگر کشورهای خارجی موجی از پشتیبانی بر انگیزد و – بالاتر از همه – توده‌های بیشتری را در شیلی به تحرک وادارد. رهبران اتحاد خلق همچنین با مباردت نورزیدن به حمله، بیرحمانه

معنای می‌داد ارائه ندادند.

استراتژی اتحاد خلق در برابر نیروهای نظامی نیز تدافعی بود. این آشکارا صحیح بود که با افسران بهمکانت در کوتنا کاهش یابد. این مهم بود که هرچه زودتر این اعتقاد که دستورهای کودتاچیان نباید اطاعت شود، که وفاداری و انصباط حقیقی نه در اطاعت از آنها بلکه در عدم فرمابداری از آنها نهفته است، ترویج شود. آنده و احزاب اتحاد خلق می‌توانستند با حل ستمدیدگیهای فراوان مردم از خود قهرمانانی بسازند، و آنده و اتحاد خلق می‌توانستند به اقدامی مبارکت نمایند که افسران کودتاچی و نیروهای مخالف از آن بیم داشتند – یعنی اینکه نیروهای نظامی را بپالایند، تبلیغات دموکراتیک، ضد کوتنا، ضد فاسیست را پخش کنند، و سازمانهای ضد کوتنا در میان مردم بوجود آورند.

وظیفه جذب مردم امری دقیق و خطیر بود. یکی از محدود نکاتی که افسران کودتاچی و بسیاری از افسران دیگر در برابر آن واکنش شدیدنشان می‌دادند تلاش در کاهش کنترل آنها بر مردم بود. چنین اقدامی، اگر بنحوی نامناسب صورت می‌گرفت، می‌توانست دشواریهایی را با بخشنده‌ای از طبقه متوسط موجب شود. آنده و اتحاد خلق می‌سایست با ظرفت و با توجه به عامل زمان عمل کنند، بر موضوعات درست تاءکید نمایند، از فرصت‌های مناسب بهره گیرند. اما موضوعات درست اینها بودند: جلوگیری از کوتنا و فاشیزم، و دموکراتیزاسیون ارتش، فرصت‌های مناسب نیز اینها بودند: هر بار که توطئه یک کوتنا کشف می‌گردید، هنگامی که اسناد آی‌تی‌تی چاپ می‌شدند، و هنگامی که فینچ وکلاین اعلام داشتند که حکومت اتحاد خلق دیری نخواهد پایید.

انگلス نوشت که "در انقلاب، مانند جنگ، این از بیشترین ضرورت برخوردار است که همه‌چیز در گرو لحظه قطعی گزارده شود، مشکلات هرچه می‌خواهند باشند." (۲) منطقی مشابه این درباره مسایل قطعی نیز صادق است. اتحاد خلق برای موضوعی به اهمیت احرار قشرهای پایینی نیروهای

میر (MIR) و آلتامیرانو (Altamirano) کوشیدند افراد را جذب کنند. اما این تلاش دیر هنگام و زمانی که اوضاع نامطلوب بود صورت گرفت، تلاشی که خلق الساعه بود و منابعی که در پشت آن قرار داشتندناچیز بودند. این اقدام می‌توانست با آغاز کار آنده (در سال ۱۹۷۱) شروع شود، هنگامی که کودتاچیان در ارتش از سوءقصد به اشنايدر و ورود اتحاد خلق به حکومت آشفته بودند. در آن دوران، یک برنامه بخوبی طرح ریزی شده، با پشتونه منابع مناسب، می‌توانست بکار گرفته شود.

انواع گوناگون فعالیت می‌توانستند برای چنین برنامه‌ای در نظر گرفته شوند. آنده و دیگر رهبران جبهه متحد امکان داشتند که نه تنها افسران،

– بعنوان مثال بازداشت آن از بهره‌گیری از حیثیت و اعتبار والای آن طی ماههای نخست در برافروختن کارزاری انقلابی بر ضد تقلب مالیاتی. هنگامی که خطر تورم آشکار گردید آن گروه از رهبران اتحاد خلق که می‌پنداشتند مسائل مالی براستی مسالمه‌ای نیستند مانع از آن شدند که سیاست مالی به فوریت و با قاطعیت تغییر نماید. بطور عمد، حکومت تمام آنچه را که می‌توانست برای حل مسالهٔ موازنۀ پرداختها صورت‌پذیرد انجام داد، اما هنوز در کنترل دو یا سه مقولهٔ هزینه شتاب کافی نداشت. حکومت درحالی که آمارکسری گسترش یابنده‌ای را نشان می‌داد برای مطلع گداردن پرداخت قرضهای خارجی یکسال، و برای قطع خروج ارز از کشور دوسال‌ونیم صبرکرد. حکومت می‌بایست راههای می‌یافت که پارلمان یا از خرابکاری در اقتصاد باز ایستد، و یا سرزنش نتایج آن را پذیرد. اینجا مجدداً "اتحاد خلق در مبارزه، ابدی‌ولوژیک ضعیف بود. او گهگاه توجه را به کارشناسی پارلمان در فراهم آوردن منابع مالی کافی جلب کرد. اما کارزاری سیستماتیک برای توضیح استراتژی دشمن که آگاهانه تورم را بر می‌انگیخت، برای مطلع ساختن مردم از اینکه اگر استراتژی دشمن متوقف نشود بر اقتصاد چه خواهد رفت براه نینداخت.

در واقع حکومت از سخن گفتن دربارهٔ مسائل فزاینده، اقتصادی بیم داشت، چنان عمل می‌کرد که گویا خواهد توانست بطريقی امور را بگرداند که اوضاع مجدداً روپرایه شود. این به نیروهای مخالفی نظریه فرای فرست داد تا مشکلات آینده را پیش بینی کنند و سپس حوادث صحت این پیش – بینی‌ها را به اثبات برساند، این باعث شد که حکومت مسئول دشواریها شناخته شود. حکومت امکان داشت که راهی دیگر در پیش گیرد: به مردم اطمینان کند و به آنها بی‌پرده بگوید چه چیز در پیش است، و بکوشید از یک‌این دشواریها، بادر امانتیزه کردن عظمت مردم در مبارزه با این مسائل پیروزی‌های سیاسی بدست آورد.

ناکامی دیگر اتحاد خلق به توافق نرسیدن بر سر درکی روش ازبهترین

نظمی می‌باشد تلاش بیشتری می‌کرد. کوتاهی در اقدام که از هراس از مخاطرات ناشی می‌شد بهاین مفهوم بود که به سازمانهای افسران اجازه داده شود که داور نهایی مبارزه شوند. این در واقع اجتناب از خطر نبود، بلکه به تاء خیر افکند آن، اجازه دادن به رشد آن بود.

نبرد ایدئولوژیک و مبارزه برای نیروهای نظامی هم پیوندی داشتند. اگر اتحاد خلق در جذب تعداد بیشتری از مردم و در ایجاد آگاهی انقلابی و شور بیشتر در میان هوادارانش موفق شده بود، وظیفهٔ جذب افراد نظامی تسهیل می‌گردید. مبارزهٔ سیاسی در سربازخانه‌ها نیز منعکس می‌شد. جوش و خروش انقلابی بیشتر در میان مردم هنوز تائیدی بیش از این داشت.

یک عامل قطعی دیگر در نبرد شیلی اقتصاد بود. این اتفاقی نبود که اتحاد خلق طی یکسال نخست، هنگامی که اقتصاد بهبود یافت آرایی بدست آورد، و سپس هنگامی که تورم شتاب گرفت و کمبودها گسترش یافت مقداری را از دست داد. تورم و کمبود برای اتحاد خلق بهبای از دست رفتن پشتیبانی بالقوه تمام شد، و به نیرو گرفتن اپوزیسیون قشراهای متزلزل متوسط عليه، آن مدد رساند. این عوامل اتحاد خلق را در نیروهای نظامی تضعیف کردند. گرچه سبیهای اصلی دشواریهای اقتصادی خارج از کنترل اتحاد خلق قرار داشت، با این‌همه چه در مدیریت اقتصاد و چه در چگونگی ارائه و توضیح این دشواریهای اقتصادی به مردم استباها تی نیز وجود داشت.

بویژه اقتصادی که اتحاد خلق به میراث برده بود، باوابستگی گسترده‌هه آن به صادرات ناتایبت، بدھکاری خارجی بسیار آن، تورم ریشه‌دار آمیخته با بیکاری وسیع، و سطح نازل رشد، ضعیف و آسیب‌بذیر بود. اتحاد خلق ناچار بود که این اقتصاد را تنها با یک اقلیت در پارلمان و مواجهه با مخالفت وحشی و خرابکاری به پیش براند. با این‌همه اتحاد خلق می‌توانست – بویژه در سال نخست قبل از آنکه تورم به نیرویی کنترل ناپذیر مبدل شود – بیش از آنچه کوشید انجام بدهد.

نبود روح انقلابی در حکومت فعالیتهای اقتصادی آن را تضعیف می‌کرد

" مهیا نساختن یک صورت دارایی داخلی از موقعیت حساس اقتصادی که حکومت خلق بسال ۱۹۷۵ بمیراث برد .

" نگذراندن فوری یک لایحه برای انحلال پارلمان ... و اگر لایحه رد می‌شد ، ارائه آن به افکار عمومی که اتحاد خلق در این امر پیروزی شد .

" توضیح ناکافی در این باره که انقلاب برای آنها که در آن مشارکت می‌نمایند یک روند دست‌یافتن به امتیازات نیست ، و نیز روند طردبخشایی که در جانب اتحاد خلق نیستند نمی‌باشد .

" عدم تاءکید کافی بر روح فدایکاری مردم و کارگران شیلی . " (۳) اشاره به کاستی‌های استراتژی اتحاد خلق این نیست که بگوییم میر (MIR) ، یا هر یک از احزاب اتحاد خلق ، استراتژی بهتری داشتند – نداشتند . میر و متحدان آن درون اتحاد خلق گهگاه در انتقادهای معینی به حکومت حقانیت داشتند . اما این انتقادها استراتژی عملی دیگری را که بتواند به رقابت با استراتژی اتحاد خلق در بهره‌گیری از امکانات و مسایلی که یک جنبش سوسیالیستی انتخاباتی (پارلمانی) با آنها روبرو بود برخیزد ارائه نمی‌دادند – خواه در واقع گرایی و انعطاف ، و خواه در درک نیاز به پشتیبانی توده‌ای و وحدت .

تشویق چپ‌گرایان در تصرف غیر قانونی اراضی زراعی ، یا بستن جاده‌ها و اشغال ساختمانهای عمومی برای تحمل خواستها ، به ایجاد دشمنی نسبت به اتحاد خلق در طبقات متوسط مدد می‌رساند ، در حالی که این شیوه‌ها هیچ قولی برای حل یکی از مسایل عمدۀ مبارزه انتلابی ارائه نمی‌دادند . از چنین عملیاتی گاه بر این اساس دفاع می‌شد که آنها به تحرک در آوردن مردم کمک می‌نمایند و به آنها آگاهی انقلابی می‌دهند . اما این عملیات تنها بخشی از مردم را به بهای عدم احراز اکثریت بسیج می‌کردند ، و آنچه آنها القاء می‌کردند نه یک آگاهی راستین انقلابی بلکه روح بی انصباطی و آثارشی بود و این پندار که پیشاهمگان می‌توانند به تنهایی انقلابها را بدشمر رسانند .

موضوعاتی بود که می‌بایست برآساس آنها مبارزه شود . بهترین موضوعات آنها بودند که می‌توانستند توده‌های وسیع مردم شیلی را علیه دشمن اصلی متحد سازند – مبارزه علیه امپریالیسم ، نیاز به اجتماعی کردن انحصارها ، خرابکاری اقتصادی نیروهای مخالف ، و تهدید کودتا و فاشیزم . پارهای از عناصر اتحاد خلق درک نمی‌کردند که انقلاب روندی است که در آن نخست باید مسایل درجه‌اول مطرح شوند ، در نتیجه آن را بنحوی غیر لازم با موضوعات حاد اختلاف برانگیزی مانند نظام ملی یکپارچه‌آموزشی درگیر ساختند که برای مبارزه دشمن زمینه‌ای عالی فراهم می‌ساخت .

سرانجام ، اتحاد خلق مرتکب اشتباہات سیاسی معینی شد . یکی از کلیدی‌ترین آنها عبارت است از ناکامی در انحلال پارلمان و مراجعته به آراء عمومی برای تشکیل مجلس خلقی در اوایل رژیم اتحاد خلق ، هنگامی که حیثیت آن بالا بود . این شکست نتیجه‌است فقط یک اشتباه ساده در قضایت نبود ، بلکه بسیاری چیزها را منعکس می‌ساخت – مانند دشواریهای اقدام جسورانه و قاطع از جانب یک ائتلاف ، ناکامی کلی در آمادگی برای بهره‌برداری از فرصتهای کمیاب و گذرا ، و خوش‌بینی مفرط درباره وضع آتی اقتصاد .

آلنده می‌دانست که حکومت اتحاد خلق مرتکب خطاهایی شده‌است . وی در گفتگویی با کارگران یک کارخانه نساجی (در ۱۸ ژانویه ۱۹۷۳) این لغشها را جمع‌بندی کرد :

" مورد مذاکره مجدد قرار ندادن قرضهای خارجی شیلی در نخستین روز پس از استقرار خود بعنوان رئیس جمهور . این کار بسیار دیر ، در اوآخر سال ۱۹۷۱ ، انجام گرفت .

" توضیح ندادن واکنش امپریالیسم در برابر اقدام مستقل شیلی در می‌کردن معادن بزرگ مس در زمان مناسب .

" آگاه نبودن از اینکه روند انقلاب شیلی از دیگر روندهای انقلابی که پس از مواجهه و نبرد انقلابی به قدرت می‌رسند بسی دشوارتر است .

نظامی را شروع کرده بود، و اگر در سال ۱۹۷۱ برای تشکیل یک مجلس خلقی پاپشاری می‌کرد؟ نکته قطعی این است که در آن صورت نیز طبقه حاکم قدرت خود را داوطلبانه واگذار نمی‌کرد.

آیا مبارزهٔ شیلی از پیش‌بیش محکوم بهشکست بود و ارزش آغاز را نداشت؟ باید کوشید که آن را تنها براساس درک مأوّع (و اینکه جنبش‌شکست خورده) پاسخ نداد، پاسخی که می‌تواند پندران گمراه کننده‌ای از آگاهی را القاء کند. هر کس که به هر مبارزه‌ای، از جمله مبارزهٔ انقلابی، وارد می‌شود ریسک شکسترا می‌پذیرد: انقلاب شیلی نخستین انقلابی نیست که موقتاً شکست خورده است. همانگونه که مارکس در اظهار نظری پیرامون کمون پاریس خاطرنشان ساخت: "اگر مبارزات تنها در شرایط شانس‌های مطلوب خطأ - ناپذیر در پیش گرفته می‌شدند آنگاه ساختن تاریخ جهان براستی سیار ساده می‌بود." (۴)

کلاوزویتر (Clausewitz) * گفت جنگ ادامهٔ سیاست است منتها با وسایل دیگری. کودتاها مورد تائید و پشتیبانی امپریالیسم - مانند کودتاهای شیلی، تایلند، اروگوئه، بربل، اندونزی و بسیاری کشورهای دیگر - گوشه‌هایی از مداخله و تجاوز معمول، پیوسته و هر روزهٔ او می‌باشد.

تلashهای سیاری صورت می‌گیرد تا مردم ایالات متحدهٔ آمریکا نتوانند مداخلهٔ امپریالیسم، سویزه دربارهٔ نقش امپریالیسم در کودتا، را دریابند. یعنوان مثال آمریکا چه قبل و چه بعد از کودتا شیلی نقش خود را پیاپی تکذیب می‌کرد:

* ادواردم. کوری، سفیر ایالات متحده در شیلی از اکتبر ۱۹۶۷ تا

* گارل وان کلاوزویتر، ۱۸۳۱ - ۱۲۸۰، زنرال پروسی و نویسندهٔ استراتژی نظامی، لهستانی‌الاصل.

کوشش چپ‌روها برای ایجاد یک شق دیگر در مقابل اتحاد خلق - که در نیمه‌های روند انقلابی انجام پذیرفت - تاکتیکی عمیقاً "اشتباه آمیز" بود. جدا از دلایل دیگر برای طرد چنین شقوقی، دلیل اصلی این بود که با آن شرایط معین و اندازه و قدرت احزاب سنتی چپ هیچ شانسی برای اجرای آن وجود نداشت. تنها نتیجهٔ این تلاش زیان بود.

یکی از بزرگترین درس‌های مبارزهٔ شیلی درسی قدیمی است: نیاز به وحدت اتحاد خلق از رهبری چندگانه، ارتقای به ایجاد استراتژیهای متعدد رنج می‌برد. چندگانگی تا حدودی نتیجهٔ تاریخ شیلی بود - احزاب متعددی در دفاع از طبقهٔ کارگر و خلق بوجود آمده بودند. ضعفهای استراتژی اتحاد خلق بر عدم وحدت افزود، گروههای مختلفی این‌کاستی‌ها را ملاحظه کردند، سقوط موقعیت اتحاد خلق را دریافتند و بدنبال راههایی برای ارتقاء استراتژی گشتند. گرچه، این اثبات شد که مشاهدهٔ ضعفهای یک استراتژی ساده‌تر از ایجاد یک استراتژی بهتر است. افزایش ناهماهنگی در میان جناحهایی از اتحاد خلق امری گسترش یابنده بود که از تحلیلهای نفرت‌انگیز لفاظانه و ملانقطی "مارکسیستی" نشاءت می‌گرفت. مردم سرگرم منازعه‌های پایان ناپذیر بر سر واژه‌ها شدند، در حالیکه دشمن تفنگ‌هایش را آماده می‌کرد.

با اینهمه بعد دیگری نیز وجود دارد. تائسیس جبههٔ متحد خلق خود دستاوردي بزرگ بود. احزاب اتحاد خلق کوشیدند با یکدیگر کار کنند و در مجموع نیز کردند. آنها تحت جریانهای ناگوار و خطرناک مبارزهٔ مرگ و زندگی با یکدیگر کار کردند.

اگر اتحاد خلق استراتژی قویتری می‌داشت و مرتکب اشتباهاتی که کرد نمی‌شد آنگاه چه اتفاقی می‌افتد؟ من پاسخگویی به این را غیرممکن می‌دانم. ما اکنون با انسانهای از نتایج یک سلسله فعالیتها روپرتو هستیم. چگونه می‌توان گفت که چه اتفاقی می‌افتد اگر اتحاد خلق مبارزهٔ ایدئولوژیک را قویتر به انجام می‌رساند، اگر از آغاز تلاشی تعیین کننده برای جذب افراد

طرح‌های جدید به تاء خیر افکنده شدند. " (۱۵)

سپس گوشه‌هایی از داستان حقیقی تدریجاً " فاش گردید :

* نیویورک تایمز، ۸ سپتامبر ۱۹۷۴ : " مدیر سیا به کنگره گفته بود که مدیریت نیکسون بین سال‌های ۱۹۷۳ - ۱۹۷۰ بیش از ۸ میلیون دلار برای عملیات محربمانه سازمان در شیلی صرف کرد تا حکومت کردن را برای سال‌والدور آلنده ناممکن سازد... هدف... این بود که حکومت مارکسیستی "بی‌ثبات" شود... گواهی آقای کولبی نشان داد که مقامات بالای دولت و کاخ سفید مکرا "وتعتمدا" مردم و کنگره را درباره حدود درگیری ایالت متحده آمریکا در امور داخلی شیلی گمراه کردند. "

* نیویورک تایمز، ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۴ : " کیسینجر وزیر امور خارجه شخصاً یک برنامه درازمدت مدیریت نیکسون درجهت متوقف ساختن کمک اقتصادی و اعتبار به شیلی پس از انتخاب سال‌والدور آلنده را رهبری کرد... منابع مؤئنچ دولتی امروز می‌گویند... کیسینجر پس از انتخاب دکتر آلنده... به یک سلسه ملاقات‌های هفتگی درون سازمانی مباردت ورزید که در آنها کارمندان هیات مدیره نیکسون سیاست فشار اقتصادی علیه شیلی را به تصویب رساندند... منابع تأکید کردند که فعالیت‌های اقتصادی آقای کیسینجر علیه حکومت آلنده از عملیات پنهانی سیا جدامی باشد، گرچه هر دو برنامه با مخفیگری زیاد بوسیله او هدایت می‌شدند... طرف دوسال بعد حکومت شیلی بوسیله بانک جهانی (یک سازمان اعتباری چندملیتی که آمریکا صریحاً قدرت وتوی عملیات آن را دارد) و بوسیله بانک‌صدارت - واردات (ایضاً یک سازمان وابسته به دولت آمریکا) از تعداد زیادی وام محروم گردید، بعلاوه بانک‌های خصوصی طی سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۲ اعتبارات کوتاه مدت شیلی را از ۲۲۵ میلیون دلار به ۴۵ میلیون دلار کاهش دادند. "

* مصاحبه مطبوعاتی پژوهندت جرالد فورد، ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۴ : سؤال: آقای رئیس جمهور! گزارش‌های اخیر کنگره دلالت برآن دارد

اکتبر ۱۹۷۱: " آمریکا در تمام دوران چهارساله، اقامت من در شیلی هیچگاه نکوشید که یک نفر از اعضای پارلمان شیلی را تحت فشار بگذارد، برکنار نماید و یا تحت نفوذ درآورد. " (۵)

* چارلزا سایر، دبیر دوم پیشین دولت در امور درون آمریکا : " ماهیج رای را خریداری نکردیم، به هیچ کاندیدایی کمک مالی ندادیم، هیچ کودتا‌ای برای نینداختیم. " (۶)

* جک کابیش، جانشین مایر : " این نادرست است که گفته شود حکومت آمریکا مستقیماً یا غیر مستقیم مسئول سرنگونی رژیم آلنده بود. " (۷)

* هنری کیسینجر : " سیا نا بدانجا که من می‌دانم و اعتقاد دارم هیچگونه ارتباطی با کودتا نداشت... " (۸)

* سر مقاله نیویورک تایمز : " از آنجا که سال گذشته نقشه‌های سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) و شرکت تلفن و تلگراف بین‌المللی (آی.تی.تی) برای جلوگیری از انتخاب دکتر آلنده در سال ۱۹۷۰ و یا برای سرنگون ساختن حکومت وی فاش گردید، تکذیب واشنگتن درباره مداخله در کودتای چند هفته پیش بنناچار با تردید جهانی روپرتو شده است... با این‌همه تاکنون هیچ چیز روشنی دال براینکه هیات مدیره نیکسون و سوسه‌های طرح‌های سیا و آی.تی.تی را بطور جدی مورد توجه قرار داده باشد وجود ندارد، و هیچ مدرکی در مورد مشارکت آمریکا در کودتا موجود نیست. " (۹)

* پاول زیگموند، سرپرست مطالعات عالی پرینستون، در مقاله‌ای در " امور خارجی " :

" بنظر می‌رسد که در استاد یا دادرسیهای آی.تی.تی هیچ مدرک واقعی مبنی بر تلاش حکومت یا شرکتها و بانک‌های خصوصی در ایجاد بحران اقتصادی برای جلوگیری از بقدرت رسیدن آلنده در سال ۱۹۷۰ وجود ندارد... عبارت " تحریم نامرئی " هنگامیکه درباره سیاستی که حکومت آمریکا در نیمه دوم سال ۱۹۷۱ در پیش گرفته بود بکار می‌رود بگمان اغراق آمیز می‌آید. اعتبارهای قبله " وعده شده و کمک از جانب اعتباردهندگان مختلف قطع نشدن، تنها

که سیا، تحت رهبری کمیته‌ای به ریاست دکتر کیسینجر کوشید حکومت‌آلنده را بی‌ثبات سازد. آیا این سیاست مدیریت شماست که بکوشید حکومتهاي دموکراتیك را بی‌ثبات نماید؟

پاسخ: حکومت ما، مانند همه حکومتها، فعالیتهای معینی را در زمینه اطلاعاتی به انجام می‌رساند تا به اجرای سیاست خارجی و حفظ امنیت ملی کمک نماید... تلاشی که در این‌مورد صورت گرفت این بود که به حفظ رسانه‌های گروهی مخالف و به حفظ احزاب سیاسی مخالف کمکشود." (۱۱)

* نیویورک تایمز، ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۴: امروز منابع اطلاعاتی فاش ساختند که "بخش عمده، مبلغ بیش از ۸ میلیون دلار که در شیلی صرف فعالیتهای پنهانی سیا گردید، در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ برای فراهم‌آوردن زمینه‌های اعتراض و دیگر وسائل حمایت از اعتضادگران و کارکران ضد آلنده مورد استفاده قرار گرفت... از جمله کسانی که مورد پشتیبانی وسیع مالی قرار گرفتند... سارمانده‌هندگان اعتضاد عمومی کامبونداران در سال ۱۹۷۲ بودند... کمکهای مالی مستقیم... همچنین از جمله برای اعتضاد مغازه‌داران متعلق به طبقه، متوسط، و اعتضاد تاکسی رانها فراهم شدند، اعتضادهایی که در زمستان ۱۹۷۳ پایخت سیلی سانتیاگو را - مدت کوتاهی بیش از آنکه آفای آلنده با یک کودتای نظامی سرنگون شود - به آشوب کشاندند. اعتضادهای ۱۹۷۳ در اوچ (کدایی) خود بیش از ۲۵۰۰۰ را بندۀ کامبون، مغازه‌دار، و اداری (که همه در یک جنبش طبقه، متوسط با یکدیگر متحدد شده بودند) را در سر می‌گرفت. جنسیتی که بنا به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران سرنگویی قهرآمیز حکومت را ناگزیر می‌ساخت.

کمیته، اطلاعاتی سنا جزئیات بیشتری را در اختیار عموم قرار داد، جزئیاتی که پارهای از آنها قبلاً ذکر شده‌اند: (۱۲)

* در ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۵ "سیا از پرزیدنت نیکسون دستور گرفت که نقشی مستقیم در سازماندهی یک کودتای نظامی در شیلی برای

نتیجه‌گیری ۴۹ /

جلوگیری از دست‌یابی آلنده به ریاست جمهوری ایفا نماید. کوری سفیر آمریکا در شیلی جداگانه دستور گرفت که ارتشم شیلی را به کودتا بر- انگیزد. "(۱۲)

* پس از آغاز کار آلنده "بطور کلی سیاست ایالات متحده معطوف به حداکثر رساندن فشار به حکومت آلنده بود تا آنرا از تحکیم بازدارد... حکومتهاي دیگر نیز تشویق می‌شدند که سیاست مشابه در پیش گیرند..." *

" سیاست فشار اقتصادي، که در " سازمان ثبت تصمیمات امنیت ملی " بتاریخ نوامبر ۱۹۷۰ به تفصیل آمده است، می‌باشد از چند طریق اعمال گردد. قرار براین بود که تمام کمکهای خارجی متوقف شوند، گرچه پرداخت وامهای قبلی ادامه می‌یافتد. آمریکا می‌باشد موقعیت برتر خود در نهادهای مالیه بین‌المللی را برای خشکاندن منابع اعتبارات چندگانه جدید یا دیگر کمکهای مالی بکار گیرد. کمکها یا تضمینهای مالی سرمایه‌داران آمریکایی در شیلی می‌باشد حتی‌الامکان پایان یابد و سوداگران آمریکایی از برنامه و سیاستهای تحدیدی حکومت مطلع شوند. "

* "کمیته شماره ۴۵ نزدیک به چهار میلیون دلار برای احزاب سیاسی مخالف در شیلی صرف گردید. بیشتر این پول به حزب دموکرات مسیحی پرداخت شد، اما بخش قابل توجهی نیز برای حزب ملی تخصیص یافت. " *

" سیا ۱/۵ میلیون دلار در حمایت از ELMercurio صرف گرد." " برنامه تبلیغاتی آن مجلات، کتابها و مطالعات ویژه، مواد پرداخته شده برای درج در روزنامه‌ها، و ایستگاههای رادیویی و نمایشگاهی تلویزیونی را شامل می‌شد. سیا یک سازمان تحقیقی مالی را نیز تحت پشتیبانی مالی خود گرفت. "

* "سیا گاه‌برای Pauria Y Libertad مبالغ کوچکی از طرق عوامل ثالث جهت تظاهرات یا فعالیتهای تبلیغاتی معینی فراهم آورد... نیروهای این سازمان در اجتماعات سیاسی مخالف حکومت، مجهز به ابزار شورش، راه‌پیمایی کردند. "

نکته را مطرح کنیم باید بیاد آوریم که کمیته، علیرغم اطلاعاتی که در اختیار عموم قرارداده است، بخشی از نهادهای امریکالیستی است و اعضایی ارجاعی نظیر سناتور جان تاور و گلدواتر را در بر می‌گیرد. کمیته اطلاعات را برمنای خواست خود افشا نکرد. گزارش‌های آن، از جمله دربارهٔ شیلی، "به تمامی بوسیلهٔ کمیته و شاخهٔ اجرایی که با یکدیگر کار می‌کردند مورد بررسی دقیق قرار گرفته بودند تامشخص شود که کدام اطلاعات‌می توانتند بدون لطمهدن به امنیت ملی از پرونده‌ها بپرون آمد، افشا گردند." (۱۴)

بی‌پردازی و خلوص آشکار کمیته مذکور از آسمان لایتناهی سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه واکنشی بوده است در برابر آگاهی موجود جهانیان که از قبل دربارهٔ مداخلهٔ آمریکا در شیلی و کشورهای دیگر وجود داشته است. ماناید بگذاریم این بی‌پردازی آشکار چنان‌ما را خبره سازد که کمیته را در هر نتیجه گیری که برای جهت دادن بما بر می‌گزیند مطیعانه دنبال کنیم. استنتاجهای کمیته – در ارتباط با عملیات آمریکا در کنگو، دومینیکن، کوبا، ویتنام و شیلی – به این الگو منتهی می‌شوند: آنها ایالات متحده و سیا را ازدترین اتهامات مبرا می‌سازند. بعنوان مثال (چنین ادعا می‌شودکه) شاید سیا ترورهایی را طرح ریخته باشد یا در توطئه‌های آدم‌ربایی مشارکت داشته باشد، شاید به توطئه‌گران اسلحه رسانده باشد، اما این برنامه‌ها و توطئه‌های ایالات متحده – هریک بنحوی – هرگز به شکلی موفقیت‌آمیز به مرحلهٔ اجرا در نیامده‌اند، و هنگامی که بکی از قربانیهای این توطئه به قتل می‌رسید این "نتیجهٔ توطئه‌های ترور پیشنهاد شده از جانب آمریکا" نبوده است. (۱۵) چرا کمیته کذاکی می‌پرسد "آیا ایالات متحده مستقیماً دخالت داشته است؟" بجای اینکه سؤال دیگری را مطرح کند مانند "آیا ایالات متحده در اندیشه کودتا بوده است؟" آشکار است، زیرا پرسش نخست به یک تکذیب بظاهر پرمفهوم می‌انجامد. واژهٔ مستقیماً در اینجا چه معنایی دارد؟ ایالات متحده باید تا چه حدودی در روند فراهم کردن زمینه برای کودتا پیش‌رفته باشد تا کمیته آن را دخالت مستقیم قلمداد کند؟ ایالات

* آمریکا طی دوران آلنده ارتباط نزدیک خود با ارتش شیلی را، چه از طریق سیا و چه از طریق مستشاران نظامی آمریکائی، حفظ کرد. سیا در "عملیات فریبکارانه" برای برانگیختن ارتش بر ضد "زدویند آلنده با کوبائی‌ها" و در یک "تلاش کوتاه مدت برای پشتیبانی مالی از یک نشیوهٔ خبری کوچک ضد حکومت که متوجه عناصر نظامی بود" مشارکت داشت.

* طی شالهای ۷۳ – ۱۹۷۰ سیا مدارک ضرور عملیاتی در آستانهٔ یک کودتا را جمع‌آوری کرد. این مدارک شامل فهرستهای دستگیری، تاء‌سیاست و پرسونل کلیدی غیر نظامی که نیاز به حفاظت داشتند، تاء‌سیاست‌کلیدی دولتی که باید تصرف می‌شدند، و برنامه‌های اضطراری حکومتی در صورت یک شورش نظامی، بودند. مطابق اظهارات سیا این اطلاعات تنها برای برآوردن تقاضای احتمالی مرکز فرماندهی کل جمع‌آوری شده بودند و هرگز در اختیار ارتش شیلی قرار نگرفتند.

* در اکتبر ۱۹۷۱ "گروهی که می‌توانست کودتایی موفقیت‌آمیز را بوجود آورد" به مرکزیت سیا معرفی گردید، و "تا ژانویهٔ ۱۹۷۲ مرکزیت بنحو موفقیت‌آمیزی در آن گروه رسوخ کرده بود و با رهبر آن از طریق یک واسطه در تماس بود... این روش است که سیا دربارهٔ برنامهٔ کودتای گروهی که کودتای پیروزمند ۱۱ سپتامبر را به‌انجام رساند طی ماههای جولای، آگوست و سپتامبر ۱۹۷۳ گزارش‌های اطلاعاتی دریافت داشته بود.

* عملیات‌گردآوری اطلاعات سیا، در ارتباط با ارتش شیلی، فعالیتهايی را شامل می‌شد که از حدود صرف جمع‌آوری اطلاعات فراتر می‌رفت. بطورکلی این تلاشها باید در چارچوب مخالفت آشکار و علی‌ایالات متحده با حکومت شیلی ارزیابی شود. آنها حکومت آمریکا را در ارتباط با آن افرادی درشیلی قرار دادند که در جستجوی آلترناتیوی نظامی برای حکومت آلنده بودند. کمیته اطلاعاتی سنا در بررسی نهایی خود هیچ مدرکی دال بر اثبات مسایل فوق نیافت. "قبل از اینکه این نکته را مطرح کنیم باید بیاد آوریم که کمیته هیچ مدرکی مبنی بر اثبات آن نیافته است." اما قبل از اینکه ما این

متحده را می‌توان مطابق با این اظهاریه، جنایتکارانه، خودش ارزیابی کرد: "هر که مرتکب تهاجمی علیه، ایالات متحده آمریکا شود یا در ارتکاب آن کمک، تشویق، مشورت، راهنمایی، تلقین یا زمینه سازی نماید بمتابه، یک مجرم کامل قابل تنبیه است." (۱۶)

حتی اگر برای سهولت بحث با برداشت مصنوعاً "محدود کمیته" فوق از عبارت "درگیری مستقیم" پیش برویم هنوز می‌توانیم این سوال را بنماییم که اگر ایالات متحده مداخله، مستقیم نیز کرده باشد چقدر شانس یافتن مدرک، و چاپ شدن نتایج آن وجود دارد؟ این به ما کمک می‌کند عبارت "درگیری مستقیم" را دریابیم و از اینکه امپریالیستها چگونه کودتاها را می‌سازند ایده‌ای داشته باشیم. ما می‌توانیم چنین ایده‌ای را از کودتا علیه، نگوین دیم در ویتنام جنوبی بسال ۱۹۶۳ بدست آوریم - موردی که بخاطر چاپ اسناد پنتاگون کاملاً مستدل است.

دشوار ساختن دسترسی به اسناد مبتنی بر همدستی امپریالیستها بخشی از هنر کودتاسازان امپریالیست است، از اولین گامها به این امر توجه زیادی اختصاص می‌یابد. ماهها قبل از بروز کودتا در ویتنام جنوبی، هنری کابوت لوج سفیر آمریکا - که کودتا را رهبری کرد - تصمیم گرفت که "دست مقامات آمریکایی نباید رو شود." (۱۷) سپس کاخ سفید برای لوج پیامی به این سرح فرستاد: "اساسی است که این مطلقاً مخفی و کاملاً انکارناپذیر باشد... برای فراهم آوردن موجه‌نمایی تکذیب پیشنهاد می‌شود که فقط شما و نه کسی دیگر در سفارتخانه... به سرپرستی مرکزیت سیا شفاهای رهنمودهایی بدهید، و او برای برقراری تماسهای مناسب و دادن گزارش تنها در برابر شما مسئول خواهد بود...". همچنین "ما باید از کشیده‌شدن بدرون بررسی مجدد و توصیه درباره برنامه‌های عملی یا هر عملی که می‌تواند هویت تغییرات در حکومت ویتنام جنوبی را بیش از حد با ایالات متحده مربوط سازد خودداری نماییم." آنگاه لوج برای کاخ سفید پیامی فرستاد: "... در حال بررسی امکان عملی بودن طرح معرفی یک افسر اضافی بعنوان

واسطه بین کونین (Conein) و یکی از مشاوران ژنرال دون می‌باشیم... من گمان می‌کنم دخالت ما در صورت ارتباط با کونین نیز کماکان بنحوی موجه‌نمایی قابل تکذیب خواهد بود. کاس (که محترمانه سیا) کاملاً آمده است که هرگاه که منافع ملی ایجاب کند کونین را رد کند."

اسناد پنتاگون همچنین بخاطر آنچه در مورد چگونگی ایجاد کودتا به ما می‌گوید می‌تواند مورد توجه باشد. کودتا ساخته و پرداخته حکومت آمریکا بود. آنچنانکه تاریخدان پنتاگون مطرح می‌نماید: "ما به انحصار مختلف یک کودتا از جانب ژنرالهای ویتنامی را اجازه دادیم، تصویب و تشویق کردیم و آنها را از حمایت کامل خود از حکومت کودتا مطلع ساختیم... ما کمک به دیم (Diem) را به شکلی مستقیم قطع کردیم..." (۱۸) اما تحقق عملی کودتا با ژنرالهای ویتنامی بود. ایالات متحده بیش از نیازش کاری نکرد.

در اینجا نیز مانند کودتا شیلی مشارکت ایالات متحده آمریکا انکار گردید. لوج طی یک مصاحبه، مطبوعاتی درگیری آمریکا را تکذیب کرد. آرتور شلزینگر - مشاور ویژه، پرزیدنت کنندی در زمان کودتا - نوشت: "باید به روشنی اظهار شود که کودتا اول نوامبر ۱۹۶۳ تمام‌آمیزه ویتنامیها طرح ریزی واجرا گردید. نه سفارت آمریکا و نه سیا در تحریک یا اجرای آن دست نداشتند." (۱۹)

در پرتو این پسرزمینه، تکذیب دستیار دیپارتمان دولت جک کابیش، در برابر کمیته، فرعی بررسی مشارکت آمریکا در کودتا شیلی را بخوانید و بیاد آورید که مطابق اظهار کمیته اطلاعاتی سنا، مرکزیت سیا در سانتیاگو تا زانویه ۱۹۷۲ در گروهی که "می‌توانستند کودتا ای موفقیت آمیز را به ثمر رسانند نفوذ کرده بود" و "از طریق یک واسطه با رهبر آن در تماس بود." آقای فاسل (سناتور دموکرات از فلوریدا - رئیس جلسه) : اگر ایالات متحده مستقیماً یا غیر مستقیم در کودتا شرکت نکرد چه تضمینی، یاتعهدی، به ارتضی شیلی داده شده بود... آیا از جانب حکومت ما هیچ تضمین مستقیم یا غیر مستقیمی به سازماندهنگان و رهبران کودتا داده شده بود؟

حکومت آمریکا نخستین نیروی سازمان یافته برای تحریک یک کودتا بوده است – درست پس از انتخاب آنده، و برای مدت زمانی پس از شکست توطئهٔ ویاکس (Vieux) هنگامیکه دشمنان داخلی اتحاد خلق از هم پاشیده بودند، آمریکا تنها نیروی سازمان یافتهٔ ضد اتحاد خلق بود. او با قدرت و تجربه‌اش، سازمان جهانی‌اش، شبکهٔ جاسوسی مخفی‌اش، و نفوذ وسیع‌ش در شیلی، عاملی قطعی در پروراندن و اجرای یک استراتژی عملی برای جلوگیری از موفقیت حکومت اتحاد خلق بوده است.

آمریکا می‌توانست به حکومتها خارجی دیگر نیز پیشنهاد کند که از تحکیم حکومت اتحاد خلق ممانعت بعمل آورند، می‌توانست از باشکها بخواهد اعتباراتشان را قطع کنند، تاء‌مین کنندگان مواد مختلف برای شیلی کار خود را متوقف نمایند، و کمپانیهای مس‌علیه شیلی وارد عمل شوند. ایالات متحده می‌توانست در شیلی نیروهای مختلف را تشویق، تحریک و سازماندهی نماید. می‌توانست به روزنامه‌ها و تائیسیات آنها پول بسازد، برای احزاب مخالف ایستگاههای رادیویی خریداری کند، اعتصابهای آشوبگرانه را پشتیبانی و تشویق مالی نماید، به اختلافات چپ دامن بزند، و کارشناسانی در جنگ روانی و تروریسم که در آن شیلی فاقد تجربه بود فراهم نماید. اومی‌توانست پول، حیثیت و قدرت خود را برای ایجاد انضباط و پیروی از یکاستراتژی مرکزی در میان دشمنان داخلی اتحاد خلق بکار گیرد – تا بی‌صبرها را زمانی که هنوز احتمالهای دیگری وجود دارد از اقدام به یک کودتای "نارس" باز دارد، تا عناصر متزلزل را هنگامی که کودتا به "تنها مفر" مدل می‌گردد در پشت آن گردآورد. حکومت آمریکا می‌توانست از طریق تماشی "سطح پایین"، و "غیرمستقیم" به افسران کودتاگرفه‌ماندکه آنها پس از کودتا چه انتظاراتی می‌توانند از ایالات متحدهٔ آمریکا داشته باشند.

آنچه کودتاگران انتظار داشتند همان چیزی است که بدست آوردند: پشتیبانی کمیتهٔ اطلاعاتی سنا گزارش می‌دهد: "هدف فعالیت مخفی بلafاصله پس از کودتا این بود که کمک شود تا جوتنا (حکومت نظامی) جه

آفای کابیش: از جانب حکومت ایالات متحدهٔ آمریکا؟

آفای فاسل: از جانب حکومت ایالات متحدهٔ آمریکا.

آفای کابیش: جناب رئیس! براساس بیشترین اطلاعات و اعتقادی که دارم بهیچ طریقی تضمینی داده نشده بود، زیرا ارتباط مستقیمی بین سازمان دهنده‌گان یا رهبران کودتا و مقامات آمریکایی وجود نداشته‌است. غرض این نیست که بگوییم هیچ بررسی نظری یا ارتباطات در سطح پایین وجود نداشته است. بدین ترتیب که یک مقام آمریکایی – هر کس که می‌خواهد باشد – می‌توانسته است بیانگر گرایش حکومت ایالات متحده، مردم ایالات متحده، کنگرهٔ ایالات متحده، و مطبوعات ایالات متحده، در برابر احتمال یک کودتا یا مداخله ارتش باشد. این چنین بررسی نظری ممکن است صورت گرفته باشد، اما دربارهٔ هرگونه ارتباط رسمی میان رهبران یا سازمان دهنده‌گان کودتا... و مقامات آمریکایی، و یا هرگونه تضمین، باید بگوییم که من از هیچ یک اطلاعی ندارم و مطلقاً "باور دارم که چنین چیزی وجود نداشته است." (۲۰)

به ابهام و دوپهلویی توجه کنید. هیچ‌گونه ارتباط "مسقیمی" از جانب "سازمانده‌گان و رهبران کودتا" با "مقامات ایالات متحده" وجود نداشته‌است. مقامات دون پایهٔ آمریکایی دربارهٔ "گرایش حکومت ایالات متحده..." در صورت بروز یک کودتا "سخن گفته‌اند، اما این "رسمی" نیست، تنها "بررسی نظری" مساله می‌باشد. (توجه لوج به کار از طریق یک واسطه، و آمادگی او برای تکذیب کونین را بسیار آورید).

در شیلی نیز مانند ویتنام جنوبی، ایالات متحده بیش از نیازش کاری انجام نداد، و بی‌توجه به اینکه تا چه اندازه زیاد یا کم به طراحی عملیاتی مسالهٔ نظامی سرنگونی آنده وارد شد، این حکومت تنها در سرنگونی او مشارکت نورزید – بلکه نیروی اصلی در پشت آن بود. سرنگونی مسائلی بیش از اقدام نهایی نظامی را در بر می‌گیرد. این فعالیتی طولانی و پیچیده، شامل بسیج نیروهای ضد اتحاد خلق، بسیج اقتصادی، سیاسی و روانی، و همچنین اقدامات جنگی بوده است.

کشتارهای جونتا "برهیچکس تائثیر خوبی نداشته"، کولبی پاسخ داد: "فکر می‌کنم که برداشت ما این است که برای آنها تائثیر مطلوبی دارد... برای حکومت نظامی، دغدغهٔ آنها این است که آیا آنها می‌توانند این اقدام کسب حکومت را بدون برانگیختن جنگ داخلی به انجام برسانند، جنگی که با خاطر اینکه هواداران آنده کم و بیش فعال بودند کاملاً "محتمل بود." (۲۲) مساله فراتر از شیلی می‌رود. حاکمیت امپریالیسم در سراسر جهان سوم به مخاطره افتاده است و آنها ناچار بوده‌اند به استقرار حکومتها فاشیستی در بسیاری کشورها متول شوند. چند صد میلیون انسان – در اندونزی، برزیل، کرهٔ جنوبی و دیگر جاهای تحت رژیمهای فاشیستی دست‌نشاندهٔ امپریالیسم زندگی می‌کنند. کلا" سیا نیاز به فاشیزم – به سرکوب، شکنجه و قتل – را مورد توجه قرار می‌دهد: همانگونه که در شیلی جنین کرد.

کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری، از جمله آنها که طولانی‌ترین سنت دموکراتیک را دارند، از آفت فاشیزم مصون نیستند. در دوران سی‌ساله‌پس از جنگ دوم جهانی این کشورها در فرونشانی مسایل اقتصادی‌شان موفق بودند. اما اکنون یک دوران بحران اقتصادی آغاز گشته، و این بحران‌های اقتصادی بازنابی سیاسی دارند.

ایالات متحدهٔ آمریکا نیز مصون نیست. مورد شیلی نمایی از فاشیزم نهان در حکومت تحت سلط انصصار آمریکا را فراهم می‌سازد. بالاترین مقامات این کشور – رئیس‌جمهور، وزیر امور خارجه، اعضای شورای امنیت ملی – اعمالی را که به معنای جایگزین ساختن دموکراسی با فاشیزم در یک کشور خارجی بود، تصویب و در آن شرکت کردند. تعدادی از اعضاء کنگره می‌دانستند که چه می‌گذرد، یا اگر نمی‌دانستند بدین دلیل بود که نمی‌خواستند بدانند، زیرا آگاهی می‌توانست موجب تشویش شود. اگر این مقامات هنگامی که منافع خارجی در تهدید قرار گرفت چنین واکنشی داشتند، در صورتیکه تهدید به حوزه‌های حیاتی نزدیکتر گردد چه خواهدکرد؟ اینکه امپریالیسم ناگزیر به توسل بیشتر و بیشتر به فاشیزم می‌باشد

در داخل و چه در خارج تصویری مثبت‌تر بdst آورد... هدف دیگر... این بود کمک شود تا حکومت جدید سیاستهای جدیدی را سازمان و ترتیب دهد. پرونده‌های طرح‌ریزی که عناصر سیا در فراهم‌آوردن آنها نقش داشتند عبارت از یک برنامهٔ همه‌جانبهٔ اقتصادی بود که بمنای "بمبای مهمنتین تصمیم‌گیریهای اقتصادی جونتا مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌است... دوعضو سیا در فراهم‌آوردن کتاب سفید تغییرات حکومت در شیلی به جونتا کمک کردند... سیا روابط‌کشیف خود با نیروهای امنیتی و اطلاعاتی حکومت شیلی را نوسازی کرد... مقامات اظهار داشتند که گرچه بیشتر حمایت سیا از نیروهای مختلف شیلی برای کمک به آنها در برایر عملیات واژگون سازی از خارج کشور طرح‌ریزی شده، با این‌همه این پشتیبانی می‌تواند به کنترل عملیات واژگون سازی از داخل نیز به همان اندازه قابل انطباق باشد." (۲۱)

چرا امپریالیستها و متحدان محلی آنها یک دیکتاتوری آشکارا ترویستی را بنیاد گذارند؟ زیرا تنها از این طریق می‌توانستند حکومت خود را حفظ نمایند. آنچه در شیلی روی‌داد کوتایی بود علیه اکثریت مردم شیلی، و نه بر ضد یک گروه کوچک حاکم. حکومت ضد خلقی همواره اختناق و ترور را به همراه می‌آورد. امپریالیستها در کمال خونسردی نیاز به اختناق و ترور را دریافتند، امری که با گواهی رئیس سیا ویلیام کولبی در برایر کمیتهٔ فرعی کاخ سفید آشکار می‌شود. تاذولک نوشت: "کولبی در خلال شهادت خویش تصویری دهشتناک از اختناق جونتاتریسم کرد و در واقع پیش‌بینی کرد که این فشار با خاطر تداوم قدرت دست‌چیزی‌های شیلی بدتر خواهد شد... کولبی به کمیته گفت که بدون تردید آنچه جونتا را به استفادهٔ مداوم اقدامات خشونت‌آمیز در رویارویی با ناراضی‌ها و می‌دارد نگرانی آن دربارهٔ امنیت است. رهبران نظامی آشکارا مایلند که بخشی از حمایت داخلی را از دست بدهند و در خارج اخبار ناگواری را متحمل شوند تا بتوانند موضع خود را در کشور مستحکم نمایند و امر ریشه‌کن سازی نفوذ مارکسیستی را به پایان برسانند." هنگامی که سناتور جمهوریخواه رابت استیل اظهار داشت که

در نبردی که در کشورهای مختلف جهان – تحت اوضاع مختلف، و در زمانهای مختلف – انجام می‌گیرد، باید راههای گوناگونی نیز برای حل مساله وجود داشته باشد. اما همه راههای گوناگون در یک نکته مشترکند: انقلابیها باید حمایت مردم را بدست آورند زیرا مردم نیروی اصلی انقلاب می‌باشند. بدست آوردن مردم ایجاب می‌کند که آنها درک شوند، در مبارزاتی که آنها خود در آن درگیرند برای آنها و در کنار آنها جنگیده شود. در کشورهایی با نظامهای دموکراتیک بورژوازی، جذب مردم ایجاب می‌کند که با شیوه‌های مختلف (از جمله شیوه‌های انتخاباتی) کار شود.

انگلیس یکبار نوشت: "در جریان انتخابات (رای‌گیری همگانی) برای ما وسیله‌ای بی‌مانند فراهم می‌شود که با توده‌های مردم آنجا که هنوز از ما دور هستند تماس حاصل کنیم . (۲۳)

و لنین نوشت: "اگر می‌خواهید ... سپاپی و پشتیبانی "توده‌ها" را بدست آورید، شما... باید مطلقاً" در هر جا که توده‌ها یافت می‌شوند کار کنید." لنین، در بحث درباره کمونیستهای چپ در آلمان که باور داشتند اشکال پارلمانی مبارزه "از نظر تاریخی و سیاسی متروک شده‌اند"، نوشت: "این روش است که چپی‌ها در آلمان آرزوی خود را... با رفتار سیاسی - ایدئولوژیک برای واقعیت عینی اشتباه گرفته‌اند... ما نباید آنچه را برای ما متروک است برای یک طبقه، برای توده‌ها نیز بمثابه چیزی متروک بشمار آوریم... حتی اگر اقلیت قابل توجهی از کارگران صنعتی... از دستورهای رهبری کاتولیک پیروی کنند... این بی‌تردید مشخص می‌سازد که پارلمان گرایی در آلمان هنوز بهزندگی خویش پایان نداده است، که شرکت در انتخابات پارلمان و در مبارزه بر سر کرسیهای پارلمان برای حزب انقلابی طبقه کارگر یک ضرورت است، بویژه با این هدف که قشرهای عقب‌مانده خود را آموزش دهد، با این هدف که توده‌های تحول نایافته، ستمدیده و ناگاه روسنایی را بیدار و آگاه سازد. آنجا که شما فاقد این نیرو هستید که خارج از پارلمانهای بورژوازی و یا هر نوع دیگر از نهادهای ارتقای فعالیت

نشانه‌ای است از زوال آن – در منطقه گسترش یابندهای که او دیگر نمی‌تواند خود را به شیوهٔ کهن حفظ نماید. در پنهانهٔ جهانی نیز تناسب جهانی قوا مساله‌ای قاطع است، و تناسب جهانی قوا به زیان امپریالیسم تغییر می‌کند. در برابر شکست شیلی باید پیروزیهای سترگ خلقها – نظیر کوبا، ویتنام و آنگولا – و بروز مشکلات سراسری برای امپریالیسم گذاشته شود. حتی آنجا که او با استقرار فاشیزم موفق به بازداشت پیش روی مردم می‌گردد، "پیروزی" او پیروزی گذرای نظامی رو به تجزیه و تلاشی است. فاشیزم در شیلی مردم را بر ضد خود متحد ساخته است. رژیم فاشیستی مجبور به نبرد نومیدانه علیه آنزوای بین‌المللی است. آنچه در شیلی رویداده بیانگر نیروهای مضاعفی است که امپریالیستها در سراسر جهان، همچنانکه به فاشیزم روی می‌آورند تا موفق به مهار اوضاع شوند، علیه خود از دست خواهند داد.

آیا تجربهٔ شیلی بهما می‌گوید که "راه انتخاباتی بسوی سوسیالیسم" باید مردود تلقی شود، که تنها راه برای انقلابهای سوسیالیستی اقدام مستقیم به نبرد مسلحه است؟ پاسخ منفی است.

مساله این نیست که آیا انقلاب سوسیالیستی می‌تواند تنها با ابزار انتخابات پیروز گردد، بلکه بحث بر سر این است که آیا ابزار انتخابات می‌تواند نقشی در انقلاب ایفا کند، آیا ممکن است یک روند انقلابی را که با انتخابات آغاز شده بنحوی موفقیت‌آمیز به سرانجام رساند. آن تئوری که بوسیلهٔ مارکس و لنین تحول یافت، مبتنی بر اینکه برای ایجاد یک انقلاب سوسیالیستی مردم باید قدرت دولتی را احراز نمایند و ماشین دولت بورژوازی را نابود سازند، عمیقاً درست و مهم است. اما برای مارکس، لنین و انقلاب مساله بسیار فراتر از فقط یک تئوری دولت می‌رود. همچنین این مسأله وجود دارد که مردم چگونه می‌توانند جنبش را ایجاد کنند و نیروی را گرد آورند که آنها را قادر سازد قدرت دولتی را احراز کنند و ماشین دولت بورژوازی را نابود نمایند.

کنید، باید درون آنها کار کنید." (۲۴)

اما اگر احزاب انقلابی در انتخابات و پارلمانها شرکت نمایند این احتمال وجود دارد که آنها قدرت تصرف بازوی اجرایی حکومت را بدست آورند. آیا آنها نباید برای کسب چنین قدرتی بکوشند؟ بدست آوردن حق حکومت از طریق انتخابات با احراز قدرت دولتی یکسان نیست، با اینهمه گامی است به پیش. سوال تنها قدرت دولتی نیست، بلکه این است که آیا احراز حق حکومت روند انقلابی را به پیش خواهد برد یا خیر.

"راه انتخاباتی" می‌تواند در کشوری دیگر تحت اوضاعی متفاوت از آنچه در شیلی بود راه خود را بگشاید. یک حزب یا جبههٔ متعدد انقلابی می‌تواند بجای پیروزی با تنها ۳۶ درصد آراء با ۵۵ یا ۶۰ درصد پیروز شود. انقلابیها می‌توانند نه تنها بازوی اجرایی حکومت، بلکه همچنین پارلمان را کنترل کنند. هیچ ارتضی فرا طبقه نیست، اما شرایط در نیروهای نظامی کشورهای دیگر می‌تواند متفاوت باشد، بعنوان مثال قسمتی از ارتش یا افسران آن می‌توانند بوسیلهٔ یک جنگ استعماری * یا یک بحران اقتصادی جدی را دیگال شده باشند. این اوضاع متفاوت می‌تواند بر احتمال پیروزی بیفزاید. چند کلمه دربارهٔ اقتصاد. هدایت اقتصاد برای یک حکومت سوسيالیستی بدون قدرت دولتی بسادگی با آن حکومتی که قدرت دولتی را در اختیار دارد یکسان نیست، اینکار برای او بسیار دشوار است. اما این نیز اشتباه خواهد بود که استنتاج شود که این همواره باید دشواریها و عواقبی نظیر شیلی داشته باشد. یک حکومت منتخب سوسيالیستی دیگر می‌تواند با اوضاع اقتصادی متفاوتی مواجه شود. اقتصاد این کشورها می‌تواند کمتر به عوامل خارجی بستگی داشته باشد، کمتر از جانب خرابکاریهای خارجی آسیب‌پذیر

* (توضیح مترجم) بسیاری از افسران جوان پرتقال طی جنگهای استعماری در آفریقا با ماهیت رژیم خود آشنا شدند. این افسران در سرتیگونی دیکتاتوری سالازار نقش عمده‌ای داشتند.

بشد.

همانگونه که گوته گفت:

دوست من، تئوری سراسر خاکستری است.
و زندگی سرسیز درخت طلایی است.

تجربهٔ شیلی باید نه بنحوی عالم‌نمایانه، بلکه بگونه‌ای خلاق تفسیر شود. ما تاکنون انقلابهای سوسيالیستی را در بسیاری از کشورها و با شرایطی متفاوت داشته‌ایم، هر انقلاب سوسيالیستی دیدگاه ما از چگونگی تحقق انقلابها را وسعت می‌بخشد. این انقلابها در نیمه‌های جنگ جهانی به پا خاسته‌اند همانطور که در روسیهٔ تزاری، یا در زمان صلح در مبارزه‌ای بر ضد یک دیکتاتور خونخوار بوجود آمده‌اند مانند مورد کوبا، آنها شکل قیامهای شهری کوتاه مدت، مانند روسیه، یا جنگ چریکی طولانی، مانند چین و ویتنام، را بخود گرفته‌اند. اما تاکنون هیچ انقلاب سوسيالیستی موفقیت‌آمیزی در دموکراسیهای بورژوازی بزرگ وجود نداشته است. انقلابهای سوسيالیستی در این کشورها چگونه به شمر خواهند رسید؟ بحران سرمایه‌داری ابعادی‌گوناگون دارد، و طرق محتمل بسیاری وجود دارد. یکی از این شیوه‌ها "راه انتخاباتی" است، راهی که از سنت و نظام دموکراتیک تعدادی از کشورها، از زندگانی سیاسی عملی مردم آنها، سرچشمه می‌گیرد. شیلی اولین بود. علیرغم لعن و تکفیرهای جمله‌پردازان انقلابی این طریق احتمالاً "بوسیلهٔ چند کشور دیگر نیز در پیش گرفته خواهد شد.

رهبران و اعضاء اتحاد خلق از افتخار تاریخی بزرگی بهره‌مندند – زیرا به سرزمین تازه‌ای راه گشودند. تنها با اندیشیدن بهاینکه راهگشایی چقدر دشوار و حایز اهمیت است می‌توان تجربهٔ شیلی را حققتاً "دريافت. انقلاب شیلی بخشی از یک روند تاریخی طولانی با گذشته و آینده‌ای است. پابلونرودای جاودان در شعرش "Recaberden"، که چندسال پیش از کودتا سروده شد، تجربهٔ شیلی را از زمان نخستین رهبر انقلاب سوسيالیستی آن باز می‌گوید:

را بر ضد خویش متحدد می‌سازد. او چند تن از همراهانش را از موندای* تحت محاصره به بیرون فرستاد نا حامل پیام مقاومت باشند. وی بر نیاز به تلاش در جهت یکرهبری سیاسی متحدد برای نهضت مقاومت تاءکید ورزید.

آخرین سخنانش به مردم شیلی اثبات خواهند کرد که پیامبرانه‌اند: من به شیلی و سرنوشت آن ایمان دارم. دیگران براین لحظهٔ خاکستری و تلخی که در آن خیانت در جستجوی تحمل خود است فایق خواهند آمد. شما باید به پیش برانید، بدانید که روزی نه‌چندان دور بلکه نزدیک شاهراه‌های عظیمی گشوده خواهند شد که انسانهای آزاد در راستای آن جامعه‌ای بهتر خواهند ساخت.

از آن روزگار تاکنون چه‌ها رفته‌است.

چه خونها بر روی خونها،

چه جنگها بر این کرهٔ خاکی.

ساعات تابان پیروزی،

پیروزیهایی که قطره به قطره بدست آمده‌اند،

دوره‌های تلخی، شکست،

ایامی به تیرگی تونلها،

خائنانی که به گمان می‌آمد

رشته‌های زندگی را بالبهٔ کاردھایشان از هم بگسلند،

مقاومتهايی مسلح به نفرت،

ارتش تاجدار.

به گمان می‌رسید که زمین زوال می‌یابد.

اما مبارزه باقی می‌ماند.

انقلاب شیلی برای مبارزهٔ آینده چشم‌اندازی از حکومتی که برای مردم و سوسیالیسم جنگید، از رئیس جمهور انقلابی بزرگی که هیچگاه به کجراه نرفت، از رهبران و اعضای تمام احزاب چپ که در برابر فاشیزم به بهای مرگ، زندان، و شکنجه مقاومت کردند بدست می‌دهد.

مبارزه‌ای که شیلی بر ضد فاشیزم برانگیخته تلخ و مهیب است. اما همانگونه که آرakanین‌های تسلیم ناپذیر حکومت اشغالگر اسپانیایی را دیر زمانی تحمل نکردند مردم شیلی نیز فاشیزم را نخواهند پذیرفت. و جونتا علی رغم لافهای ژرال لی (Leigh)، نمی‌تواند مارکسیزم را از شیلی "ریشه کن" سازد. مارکسیزم در آنجا ریشه‌ای محکمتر از اینها دارد. مارکسیزم قادر به کاری است که امپریالیسم به همهٔ منابع، حیله‌ها و تجاریش در کودتاها نمی‌تواند انجام دهد – حل مسایل مردم.

آخرین عملیات سیاسی آلنده بسوی مبارزهٔ آینده سمت‌گرفته بودند. او می‌دانست که فاشیزم مقاومتی سخت می‌طلبد، که فاشیزم خود اکثریت مردم

* موندای (Moneda) – گاخ ریاست جمهوری در شیلی. در همین محل بود که آلنده طی یک نبرد مسلح‌انه به شهادت رسید.

فهرست منابع :

- و.ا.لين، " تزبرای گزارش به کنفرانس اکتبر سازمان پتروگراد " ، مجموعه آثار، چاپ مسکو، ۱۹۶۴، جلد ۲۶، صفحه ۱۴۳.
- " انقلاب و ضد انقلاب در آلمان "، مجموعه آثار، مسکو ۱۹۷۳، جلد اول، صفحه ۳۶۱.
- بروگریده آثار، نیویورک، انتشارات بین الملل، ۱۹۶۸، صفحه ۶۸۱.
- شهادت در برابر کمیته سنا، نقل از نیویورک تایمز، ۱۹۷۴ سپتامبر ۱۶.
- گواهی ۲۹ مارس ۱۹۷۳، از " بررسیهای کمیته فرعی سنا درباره شرکتهای چند ملیتی "، صفحه ۴۰۶.
- گواهی ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۳، از " ایالات متحده آمریکا و شیلی در دوران آلنده "، چاپ دولت آمریکا، صفحه ۹۶.
- گواهی در برابر کمیته روابط خارجی سنا، نقل از نیویورک تایمز، سپتامبر ۱۹۷۴.
- نیویورک تایمز، ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۳.
- " امور خارجه "، زانویه ۱۹۷۴، صفحات ۳۲۲-۳۲۴.
- نیویورک تایمز ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۴.
- " فعالیت مخفی در شیلی "، ۱۹۷۳-۱۹۶۳، صفحات ۳۹-۱۰.
- " توطئه‌های تروری که رهبران خارجی در آن دست داشته‌اند "، صفحات ۲۲۵ و ۲۲۲.
- گزیده‌هایی از گزارش نهایی کمیته اطلاعاتی سای ایالات متحده آمریکا، نقل از نیویورک تایمز، ۲۷ آوریل ۱۹۷۶.
- " توطئه‌های ترور با مشارکت رهبران خارجی "، صفحه ۲۵۶.
- کمیته شماره ۱۸ ایالات متحده آمریکا.
- اسناد پنتاگون، نقل از نیویورک تایمز، ۱۹۷۱، صفحه ۱۹۵.
- همان.
- شلزینگر، " یکهزاروز : ج. ف. کندی در کاخ سفید "، ۱۹۶۵، ۹۹۷.
- " ایالات متحده و شیلی در دوران آلنده "، ۱۹۷۳-۱۹۷۰، ۹۷۰.
- " عملیات مخفی در شیلی "، ۱۹۷۳-۱۹۶۳، ۴۰۰.
- " پایان دموکراسی شیلی "، ۱۹۷۳، صفحات ۱۶۴-۱۶۲.
- مقدمه انگلسر " جنگ طبقاتی در فرانسه "، انتشارات بین الملل، ۲۱۳.
- و.ا.لين، " چپ روی - بیماری کودکی کمونیسم "، برگزیده آثار، صفحه ۵۴۵.